

## رضی الدین طالقانی

(۷۰)

در طبقات اهل سنت به او در این کتاب عنوان کرده و ترجمه نموده اند و کلمات غالب بیان معارف است و با عبارات رافی را که در ضمن کلام صاحب  
عبقات الانوار نقل می‌نمایم چون به صحت و جامعیت است پاری ترجمانی می‌کنیم و در باقی قصه نقل عین عبارات کنفا می‌نمایم که در کلام  
سلی که بر صفات و زواید می‌شکل است میرزا ناصر علامه المحدثین عمده الحافظان ائمه و استظهار الشریعه بنده علامه حسین دام ظلّه  
المهدود در مجلدی از کتاب عبقات الانوار که برای اثبات صحت روایت حدیث تشبیه منقده نموده است در عم مولوی عبدالعزیز بن علی  
نزل دبی صاحب تخته انبی عشریه مولی نصرانده بن محمد سمیع نقشبندی کابلی صاحب صواعق را در آن مجلد باطل و زاین ساخته چنین فرموده  
که وجه بعد رسم از وجه رذو ابطال نمی‌مخاطب با کمال حدیث تشبیه را اگر ابو انجیر رضی الدین احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی تقریر  
الحاکمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه محبت الدین احمد بن عبد الله بهری در ریاض القضاة گفته

و کز تشبیه بخت من الانسبیا علیه السلام فی مناقب لیم علیه السلام عن ابی حمزه ارقال قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
اراد ان یغسل ابی آدم فی غمره و الی نوح فی فمه و الی ابراهیم فی حلقه و الی یحیی بن زکریا فی زهره و الی موسی بن عمران فی بطنه فلیظن الی  
علی بن ابی طالب اخرجه مشرّفون الحاکمی

و نیز محبت الدین طبری در ذخائر العقبی گفته

عن ابی حمزه ارقال قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اراد ان یغسل ابی آدم فی غمره و الی نوح فی فمه و الی ابراهیم فی  
حلقه و الی یحیی بن زکریا فی زهره و الی موسی فی بطنه فلیکف الی علی بن ابی طالب اخرجه ابو انجیر الحاکمی فهذا احمد بن اسماعیل بحبر  
یحیی و ابی بصیر قد ثبت تراجمه و الشویب و شمس عیسی الخدیج و الشیخ ویر و الشویب و ابان بن سبیل الخ یحیی و اقام علیه احسن و یل  
و ذری العندی فی عین قل منکر محمل

و نمی‌نماید که ابو انجیر حاکمی طالقانی از بنی امیه مدینه و کلمای مفسرین و اعظم مفسرین مستمدین و افخم مشهورین مستمدین و اجله مشهورین  
و امثال مذکور است عبد الکریم بن محمد رافی در کتاب التذوین فی ذکر اهل اسلام بقرون که نسخه عتیقه آن بحد لایم امین پیش این عبد  
تجین حاضر است گفته

احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد بن العباس ابو انجیر رضی الدین طالقانی مستمدین امام کشیر انجیر و البرکة ثانی طاقه الله تعالی  
و حفظ القرآن و هو ابن سبع علی بالمتقی و حصل بالطلب الحیث علوم شریعه حتی برع فیها و ایه و در ایه و تعلیمات و ذکر و تصنیفات  
برکت و فائده دکان می‌ماند که در تداوم استمر آن فی مجیه و ذمابه و قیامه و فتوای و عاتقه احوال و سمعت غیر واحد من حضر عنده بعد ما  
نجد عنده تشبیه بمنقول و قبل ان یقل الیه ان شفتیه کاننا نخرکان کاننا نخرکان بطول عشره بذكر الله تعالی و کان یشتر علیه علم  
و بر صفتی او بصر القرآن و ینفی مع ذلک الی استمراره و قد نبه القاری علی زنده و صنف الکثیر فی التفسیر و الحدیث و الفقه و غیره  
مستوفی و فمختار و انتفع بعد اهل اسلام و عوام المسلمین و سمع لکثیر من تروین و یسأرون و بغداد و غیره و فرست سمو حاتمه اول نظم  
بیش از آن فی سماعه من ابی عبد الله محمد بن اوی بعین فاسه و قد هم و قد شابهت سماعه من لکتاب فمنا الوجیر الواحدی سمعه من غیره

# رضی الدین طالقانی

(۷۱)

الحافظ عبد الرزاق العیسی فی ستہ مجالس وقت فی شعبان در رمضان پستہ نشین و خمس ماہ نقلت منہ من خط الامام ابی البرکات النعمانی  
و ذکر آتہ نقلت من خط تاج الاسلام ابی سعید النعمانی و سمع منہ الترغیب لمحمد بن یحییٰ بمسئله تاج الاسلام ابی سعید فی ذی الحجۃ  
سبع و عشرين و خمس ماہ و سمع من ائسہ زوی عزرائل بن عیسیٰ بروایہ عن عبد العالی النعمانی عن ابی سل بن احمد  
عن داود بن الحسن البیهقی عن یحییٰ بن یحییٰ بمسئله الحافظ ابی القاسم علی بن الحسن بن بختیار انہ المثنیٰ پستہ سبع و عشرين و خمس ماہ  
و سمع منہ الاربعین یخرج محمد بن ایزدیار الغزنوی من مسووعاتہ بقراءتہ لہستہ ابی فضل محمد بن علی بن محمد عیسیٰ فی رجب پستہ سبع  
و عشرين نقلت النعمانی من خط مذکور بن محمد ہشیمی البغدادی و رایت بخط تاج الاسلام ابی سعید النعمانی انہ رحمہ اللہ سمع من  
العزایری دلائل مشہورہ و کتاب البعث و الثور و کتاب الآثار و القعات و کتاب الاعتقاد کلبا من تصانیف ابی بکر الحافظ  
البیهقی بروایہ عن المصنف فی ثور سستہ نشین و خمس ماہ بمسئله تاج الاسلام و وجد مع علم و عبادتہ الواضحة من القبول و تمام  
عند النواص و العوام و ارتفع قدرہ و اشر صیغہ فی اقطار الارض لولای تدریس نظامیہ بیضا و قریبا من ثمرہ عشرین کرمان  
فی حرم الخلافتہ رجما ایضا فاضلا مقبول فستواہ فی مواقع الاختلاف بو رحمہ اللہ حال والدتی و جدی لانی من الرضا و بہت  
یہ و المخرقة بمرورہ یوم انیس الثانی من شہر اشد رجب سستہ نشین و ثمانین و خمس ماہ بہمان و شیخ فی الطریقہ الامام ابو الحسن  
الرحمن بن عبید اللہ الواحد ہشیری بس اعترافہ بیہ بنیابور فی رباط بہتہ الایستاد ابی علی الذوق بشہ الامام محمد بن یحییٰ  
رحمہ اللہ و سمعت منہ الحدیث البکر و کان یحییٰ سہ اسما یا امرای نصیرین بالاصغار ایسا و کان رحمہ اللہ ماہرانی تفسیر حافظا بالاسما

القرآن و اقوال لغزین کامل النظر فی معانی القرآن و معانی الحدیث

یعنی رضی الدین طالقانی میثالی است پر خیر و بارکات و عبادت و طاعت برآمد و بہت سائلی از قراری کہ شبیدہ ام قرآن  
از بر کرد و بجد تمام و سعی کامل علوم شہرہ را کتب آمد و روایت اخبار و فہم احکام و تدریس علوم و وعظ و مذاہق و تصنیف کتب از  
بہ اقراں خویش پیش افتاد و برکات وجود و فواید ذاتش بزرگ شد و در جمیع احوال از زمین راہ رفتن و بر خاستن و نشستن و غیر ذلک  
بھی مشغول ذکر حق و تلاوت قرآن بود و خود از جمعی از کالی کہ حاضرہ تجمیر او بودہ اند شنیدم کہ میگفتہ بہامی آن بزرگوار در کالی  
کالیہ شش برابر ای تغیل میناساختہ بودند و ہنوز شستگاہ نقل نکرده بودند ہی مجسمہ چنانکہ در درازی عمرش بگردہ حرکت داشت  
و از خصایص آن دانشور بزرگوار آنکہ کتب علم را بر حالی کہ مشغول نماز بود و یا تلاوت قرآن میکرد بروی میخواندند و او گوش میداد  
نہ از شرا بہ عبادت غافل میشد و نہ از وظایف قرانت و اہل میگردد بیک قلب ہر دو امر را توجہ داشت و چون فارسی را تفرسی اللہ  
مقت می ساخت تصنیف بسیار و علم تفسیر و فن حدیث و فصاحت فہم و غیر آنما باین طویل و اختصار بپروخت و از دانش می ہم اہل  
علم شود و برود ہم عوام مسلمین بہرہ گرفتند حدیث بسیار در قندین دنیا بود و بعد از نماز و غیرہ از مشایخ شنیدہ جمعی کہ مسووعات  
و ہرچہ را از ہر کہشہ اگر وقت است در آنجا ہفت کردہ مشہور و متہ اول است برنی از کرا فکلویان را کان فلپ پدید آمدہ ہست  
رضی الدین طالقانی را از شیخ اجل ابو عبد اللہ محمد فخر او می انکار کردہ است و من خود آنچه را کہ آن محدث جلیل از آن مستجاب

## رضی الدین طالقانی

(۷۲)

استماع کرده برای همین مطالعه نموده ام از آن جمله است کتاب جبر امام واحدی من نجا امام ابو البرکات فسره ای که از روی نسخه ابو  
سمعی حکایت کرده بودیم بمعنی نقل نمودم نوشته بود که حافظ عبد الرزاق طوسی در شش مجلس واقع در طرف شعبان در رمضان سال  
پانصد و سی از هجرت جبر واحدی را برابر ابو عبد الله محمد فسره ای قرائت کرد و رضی الدین طالقانی قزوی استماع نمود

و دیگر کتاب ترغیب حمید بن زنجویه است که در ذی الحجه سال پانصد و بیست و نه از هجرت بوسند سمعی خود را برابر ابو عبد الله محمد فسره ای  
کرده و رضی الدین طالقانی استماع نموده و دیگر من خود بخاند کور بن محمد شیبانی بنده ای دیدم که نوشته بود در سال پانصد و

و نه از هجرت حافظ ابو القاسم علی بن حسن بن سید احمد دمشقی جزئی از حدیث یحیی بن عیسیٰ نیشابوری را برابر ابو عبد الله محمد فسره ای قرائت  
کرد و رضی الدین فسره ای طالقانی بشنید و فرادی خود آن جسد را از عبد الغافه فارسی صاحب ذیل تاریخ نیشابور از اوسل

اسراخی از او دینی از صاحب الجوز روایت داشت و دیگر اربین محمد بن یزید با غزنوی است که نیز بخاند کور بن محمد شیبانی مذکور  
دیدم که نوشته بود در حبه سال پانصد و بیست و نه از هجرت سید ابو الفضل محمد بن علی حسینی کتاب اربعینی را که ابن یزید با غزنوی از سموعا

خویشین تخریج فسره نموده است برابر ابو عبد الله فسره ای فرموده است یحیی از رضی الدین طالقانی استماع می نمود و دیگر کتب چند  
تصانیف حافظ ابو بکر هبتی است هم من بجهت بوسند سمعی دیدم که نوشته بود در سال پانصد و سی از هجرت کتاب لائل المشهوره و کتاب

البعث و المنور و کتاب الاسماء و الصفات و کتاب الاعتقاد که در آنجا از تصنیفات حافظ ابو بکر هبتی است و ابو عبد الله محمد فسره ای  
آشنا خود از هبتی علیه الرحمه بلا واسطه روایت داشت بر فرادی مذکور بسی بخاند رضی الدین فسره ای طالقانی گوش فرامید

الغرض استماع رضی الدین طالقانی از ابو عبد الله محمد فسره ای محقق است آن دانشمند بزرگ با مقامی عالی که در علم و عبادت  
داشت شهرت نامت و قبول خاصه و عادت در ضمیر کرده بود و چون در قلوب کاتبه موفقی یافت بر تمام مالک اسلام قدر رسیع و آوازه

طمانه اش منبسط گردید و نزدیک پنزد سال در مدینه نظایه بغداد مباشرت تریس بسی فرمود و او در چنان خط خطیه که مردم خطا  
و ستم امانت بود و کفر نابریه در مواقع اختلاف نمود مبع و قویاش قبول و باین سخن را باطل فاصل بود و رضی الدین که خدایش

رحمت کند و احوال دالیه دنیا ای ام رضاعی بود من از دست آن بزرگوار خرقه پوشیدم و باین شرف در باء ادرخشنبه روز دهم  
رجب سال پانصد و هشتاد و دو بخند همدان نایل گردیدم و پس او در طریقت امام ابو سعید بن الرحمن قشیری است و او خرقه فقیر

قشیری در نیشابور با حضور امام فقیر محمد بن یحیی شیبانی غشته در باها ابو علی دقاق که جد قشیری فرمود است در پوشید و من در حله  
واقعی سنت و اخذ نیز از او مستفیض گردیدم و ام که حدیث بسیار از او شنیدم ام او را قرائت من خوش می آمد و حاضران را گوش فرامید

داشتن بقرات من نامور و بمانت آن عالم یگانه و حاصل فسره زانه در فن تفسیر نیک به روشا نزل آیات و اقوال معتبران را بر دست  
خافه بود و هم در معانی کلام الله و احادیث رسول نظری کامل و بصری حدید داشت آنسی

تتمت فی شهر رجب من جماد الثانی سنه ثمان و عشرين و مائتین و ثمان و عشرين  
و یسارونی سنه ربی ثمان و عشرين و مائتین و ثمان و عشرين و مائتین و ثمان و عشرين

## رضی الدین طالقانی

( ۲۳۱ )

وتمت علی انصاری مکه ادی مسرکی ثم بنیاد نور علی محمد بن محیی حسینی فاق الاقران وسع من الفرائد وزیاد من المصنف وخلق ثم قدم بغداد قبل سنین  
وورس بها وخطم قدمه ما قبل تسعین در پس با و خطم قدمه ما قبل تسعین در پس بالنظامه وکان امامی المذهب و الخلف  
الأصول و التفسیر و الوعظ و روی کتبا کبارا و نقل کلامه علی الناس بحسن سمته و حلالة منطه و کثرة محفوظاته و کان صاحب قدم بر  
فی العبادة و عظیم نظیر سیر الشان رجع الی قزوین سنة ثمانین و لزم العبادة الی ان مات فی المحرم و حرماته

و ابو محمد عبدالله بن اسکند الیافعی در مرآة الجنان در سینه مذکوره گفت

و فیما توفی انصاری بسلامة اثنی عشر و بی الواعظ ابو الخیر احمد بن سید الطالقانی قدم بغداد و در پس بالنظامه و کان امامی  
فی المذهب و الخلف و الأصول و الوعظ و روی کتبا کبارا و نقل کلامه بحسن سمته و حلالة منطه و کثرة محفوظاته و کان صاحب  
قدم راسخ فی العبادة کبیر الشان عظیم نظیر رجع الی قزوین سنة ثمانین و لزم العبادة الی ان مات فی محرم سنة المذکوره  
و شیخ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد بحسری در طبقات القراء گفت

احمد بن سید بن یوسف بن محمد بن العباس ابو الخیر الحاکمی الطالقانی اثنی عشر و بی مقدر مقصد و صاع خیر و سعده بعد از کثرة  
و کتاب التبیان فی مسائل الهیة آن روز اعلی بحسولیه و بجهت الهیة العالیة لابی مهدان عن زبیر بن طاہر الشحامی و قرابا زبیر  
علی ابراهیم بن عبد الملک القزوینی صاحب ابن معشره اعلی ابراهیم محمد و محمد بن مسعود ابن ابی الفوارس القزوینی و ابن سیر  
جامع و عبدان بن سعید نصری توفی فی المحرم سنة تسعین و خمس مائة عن نحو تسعین سنة

و جمال الدین عبد الریسیم بن الحسن الیاسفری در طبقات شافعیة گفت

و شیخ ابو الخیر احمد بن سید الطالقانی کان عالما بعلوم تسعة و عده فراه علی محمد بن محیی ثم صار عبده علی علیه  
علی الهیة و بی السابق ذکره فی الاصل و سمع و حدث و ولد بستة و بی اثنی عشره و خمس مائة و اثنی عشره ذکره الزرافعی فی  
الامالی فقال کان اماما کثیر الخیر و الفرائد من علوم الشریع حفا و جمعا و نشرها بالتعلیم و اثنی عشره و اثنی عشره کان لسانا لایزال  
رطباً من ذکر الله تعالی و من قلاوة الهیة آن و کان یجلس الوعظ للعامة فی ثلثة ايام من الاسبوع منها یوم الجمعة فیکلم بها  
علی عاده و کان الیوم الثانی عشر من المحرم سنة تسعین و خمس مائة و استقر الی قول تعالی و اتقوا یوما ترجون فی الی الله و ذکر  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما عاش بعد نزول هذه الایة الا سبعة ايام فانه مات یوم الجمعة و دفن یوم السبت و ذلك من  
الاتفاقات کثیرة علمها حال فانه حان وقت انما حال قال و لقد ضربت من الدار بکرة ذکرت الیوم علی فمه الهیة و امامی شافعی

منقول و ما اصاب منکسر اذ وقع فی خاطر من غیره و ذکر روتیه بیت من شعره

کیت معلوم بوجها و عویلهما      لوفاء احمد ما ابن سعیدها

طاب فانما یفکس بکلت ثم اصبحت الیه آبیانا بالرتویه اثنی عشره و امامی

## رضی الدین طالقانی

(۷۴)

احمد بن یحیی بن یوسف بن محمد بن العباس رضی الدین ابو الخیر استرودی طالقانی ولد پنجاه و نهمی عشره او اصدی عشره و خمس مائده  
علی محمد بن یحیی و صامعیه در سپه علی مکه استرودی و قره بالزویات علی ابراهیم بن عبد الملک القزوی و صنف کتب  
البيان فی مسائل استرآن و اعلی محلولیه و ابجیه و صامعیه و اصحاب و قدم بغداد و فو خطها و حصل لقبه و کان یحکم  
یوما و ابن الجوزی یوما و یحضر الخلیفه و رار الاستار و یحضر الخلیف و الامم و ولی تدریس النظامیه بغداد سنه و ستمین الی ستمه  
ثمانین ثم عاد الی بلده و ذکره الامام الرافعی فی الامالی و قال کان اما کثیرا بحسب و افرح من علوم الشرح خطا و جمعا و شفا بایم  
و الله کبر و تصنیف مقال الحافظه عبد العظیم اندری و کلی عنده غیر واحداته کان سانه لا یزال رطبا من ذکر الله تعالی و من تلاوة  
القرآن توفی فی المحرم سنه تسعین و خمس مائه و قبل سنه تسع و ثمانین قال ابی فی شرح المنهاج و ذکر ابو الخیر فی کتابه خطا رافعا  
لرمضان اربعة و ستمین اسما

و عبد الوهاب بن علی تسبکی در طبقات شافیه گفته است که رضی الدین یکی از اعلام اسلام است در سال پانصد و دوازده و بقولی یازده  
از بخت بخت قزوین ولادت یافت و نزد امام محمد بن یحیی قسبل الفخر علم فقه آموخت و از پدرش ابو عبد الله محمد بن فضل مشردی  
وز ابر شامی و عبد الله بن قشیری و عبد العاصم فارسی و عبد الجبار خواری و سید ابراهیم و سید حسین طاهر و ابو اسحاق  
علی و غیرهم در فقه و لغت و حدیث کثیر استماع کرد و اخذ نمود و گروهی از وی حدیث شنیده روایات انداختند مثل  
ابن یسیر شری و محمد بن ابی نهد و اسلمی و موفق الدین عبد اللطیف امام رافعی و غیرهم آن دانشور کثرت قزوین شتی در آن خطه که مولد  
و موطنش بود تدریس نمود انگاه ببغداد در آمد و با فادت پرداخت و دیگر باره بسترزین بازگشت و بار دیگر ببغداد آمد و منصب رئیس نظام  
یافت و کتابهای بزرگ روایت نمود و حدیث کرد مثل تاریخ نیشابور تألیف ابو عبد الله ابن اسیع و سنن ابو داود و سلیمان بن داود و صحیح  
مسلم بن حجاج قشیری و سپند استحق بن ابویک و غیر آنها و چند مجلس ملازم بود ابن بخار در ذیل تاریخ ابی بکر خطیب بغدادی گفته است که رضی الدین  
قزوی طالقانی رئیس اصحاب ثبیب شافعی بود و در طریقه شافیه و علم خلاف آن طریقه و فن اصول و معرفت تفسیر و تدبیر و در مقام  
امامت داشت امام رافعی صاحب ترمذی تاریخ قزوین در کتاب امالی خود از رضی الدین نقل حدیث کرده و آن بزرگوار را ترجمه نموده  
و گفته که رضی الدین طالقانی میثوانی پر خسته و فیض است و در حفظ و جمع و ترویج علوم شریعه بهره وافر یافت و بکر تلاوت همواره  
اللسان بود در زمان احمد بن محمد بن سید که از دویم حدیث می شنید و چون شاگردی که بروی قرأت روایت میکرد می شنید در میانجا  
مفت میبخت تا اینجا از ابن بخار نقل نموده شده و او در شرح احوال رضی الدین طالقانی سخن را طولانی کرده و در هیچ و شمارا و در  
روایاتش اصحاب نموده و از جمله کاتبی بنویسند متعلق بر رضی الدین بسند خویش از عجمی یعنی نقل روایت کرده است و گفته که رضی الدین  
خود سنین قصه کرد که وی در او ان تحصیل بی کند زمین و در حفظ زبان بود و در هر یک نزد امام محمد بن یحیی نیشابوری قدم میکرد و در هر حال  
بود که بر آید سینه شاگردان از محفوظات ایشان باز پرسید پس بر کس که تفسیر کرده بود از جمله جواب بر می آمد از در هر روز  
میکرد چون روز جمعه خود را از آنچه میبایست خطا کرده باشد سؤال نمود و متعجبش دانست از که هر چه اخراج نموده و او شانه برود

## رضی الدین طالقانی

(۷۵)

رفت برحالی که هیچ مکان را نرسید پس در کلین تمامی بخت هم آتش حضرت محمد پس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم را با خود برد  
آن بزرگوار دو بار آب از دهان مبارک در دهان می افکند آنگاه دستها را بر سر مبارک درین بر سر خود نمود و شنید باری تا  
همه را محفوظ و در خاطر محسوس یافت ازین حدیث و اتفاقش سرخ و شدید دیدیم خود گفت که عادت امام محمد عی آن بود که در  
آیین جامع طلب و علم و بصلوات جمعه میرفت و در نزد شیخ عبدالرحمن زاهد گفت که نماز آدین سه بگذارد پس چون در جمعه رسید من  
در جمع طلاب محمد عی بنماز فتم میگذارد امام محمد شریف شیخ عبدالرحمن در مسئله از اختلافات سخن در افکند امام با شیخ گفتگوی بی شائبه  
و طلبه علوم محض رعایت ادب و احترام شیخ خاسوش نشسته احدی دم نمیزد الا من که از صغیرین و تنگ ظرفی و حدت ذهن و شدت  
خوشن داری نیستی و انتم و بی بر شیخ عبدالرحمن اعتراض می آوردم و سازد میگردم و از اطراف طلبه قدم برابست و اساک  
همی اشارت بنمودند من سخن ایشان التفات نمی آوردم پس شیخ عبدالرحمن آن جماعت را گفت که طالقانی را بگذارد که این که  
میگوید خود از وی نیست بلکه از کسی است که او را یا موخته خوانند استند که او چه گفت ولی من خود انتم که سخن وی از در مخالفت  
بیم این بخار در ذیل تاریخ بنفدا آورده که بعضی گفته که رضی الدین طالقانی با کثرت مواظبت بر اوام حسابم پر شام بیست  
افزار و اکتفا میگرد و حکایت شده است که چون آن دانشمند نیک نهادت بر سر نظارت بنفدا خوانده شد با جمع طلبه وارد گردید  
علی العاده مدرسان و صدور بزرگان آنجا انجمن بودند پس میبند بر کرسی تدریس قرار گرفت اما ای نتم بخواند پیش از شروع  
عنوان نوی با حاضران داشت و گفت از کتاب تفسیر میخواند که آغاز آن کرات نماید ایشان کتابی را نامیدند و گفت از کدام نوی  
ایشان سور که نام آوردند پس آغاز سخن کرد و از تفسیر آن سور در آن کتاب معین آنقدر که اراده داشتند بیان کرد آنکه در هر  
و بگذارد فن خلاف هم بخت از حاضران تفسیر کتاب و مقام بخاست و بعد از تفسیر ایشان سخن در پیوست و در مجلس از شایسته  
استحضار و سنجایی حیرت کرده و عجبا آوردند و تفسیر این انجمن از اساتذش بوالقاسم موسوی را از شاگردان رضی الدین  
طالقانی بوده نقل نموده که گفت شیخ رضی الدین تفسیری در بعضی اوقات اقامت در السلام شبهای شهر رمضان را با مردم  
نماز تراویح میگرد و در جماعت او از وحامی می می آم چون بید ختم شد شیخا بعد از نماز تراویح دعا بخواند و تفسیر کلام الله عز  
فاتحه فستاح در پیوست پس بسی نور و نور تفسیر میگرد و یکدشت نامقارن جلوه فجر تفسیر تمام کلام با انجام رسانید و نماز صحیح  
با وضو عشا بگذارد و با دعا از آنجا که نوبت می بود در جلوس نظارت با چاربه رسد رفت چون بر سینه آغاز نطق نمود امیر طلب  
قیام رویان در اسلام حاضر مجلس بودند شنوند که شیخ و دشمن تمام قرآن را بیک مجلس تفسیر کرد و است امیر شاریه گفت بر حضرت  
شیخ تاوان اینکار واجب افتاد شیخ گفت شد و در حال فار و شیشه را دیگر بار عزیمت بست روی بان جماعت داشت گفت  
بر تکلفی وارد آورد اگر بر شاگردان نیست ما حاضریم ایشان گفتند چنان است بکدام بکمان طالب از غیبم پس شیخ رضی الدین  
طالقانی شروع تفسیر نمود و در همان مجلس تمام کلام سبحانی را تفسیر کرد بدون اینکه از آنچه در پیش گفته بود اظهار عجز و کم  
چون آن نجر و احاطه بید از و ارانی آنچنان قوت حفظ و عزارت علم بکار و نوبت گردید از احمد و بر سینه گفت است که چون

## رضی الدین طالقانی

(۷۶)

این صاحب در وارهت سلام بغداد شاعر فصیح آثار ساخت رضی الدین ابو انجیر قزوینی شانه نزد من آمده مراد برود نمود که عازم دیار  
خوش بود من گفتم تو که در بغداد خوش می باشی و مردم را سود میسانی گفت پناه خدا را که من در شمسری اقامت گزینم که در آنجا  
یاران پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم را آشکارا و فاش نمیش گویند دست نمایند پس از بغداد بنوی قزوین بیرون رفت و  
دیگر آوردندیم و در قزوین با اعظام و احترام بسی بود تا با نجار حلت نمود امام رافعی در امامی خود گفته است که رضی الدین ابو  
انجیر طالقانی در قزوین برای عازمه مسلمین مجلس ارشاد و تذکیر منعقد ساخت و هفتاد و نوبت با نجار سپرداختگی از آن سه هنگام  
باد ادر و آویند بود پس در جمعه دوازدهم ماه محرم سال پانصد و نود و از هجرت علی العاده منبر بر شد و در کربله جان نوا  
حسی الله الا الهه سخن در پیوست گفت این کربله از جمله آیاتی است که در او حسه نازل گردیده و آنگاه چند کربله دیگر از آیاتی  
که در او اخبر شده و آمده بشمرده مانند آیه اکبرم اکلکم و یکم و اتمت علیکم نعمتی و مثل سوره اذ جاء نصر الله وفتح و نحو  
و انما ابونا رجول فسیه الی الله

در این آیه چون تکلم گرفت در جمله گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول این کربله زنده بود مگر بنفست و وزیم امام رافعی گفته  
که اتفاقاً رضی الدین طالقانی خود نیز سه بعد از این سخن زنده بود مگر بنفست و وزیم کربله از منبر فرستاده و آنگاه تب کرد و جمعه دیگر در گذشت این  
از عجایب اتفاقات است گویا آن عالم عامل و مقرب فیاض حقیقت حال و نزدیکی زمان انتقال و ارتحال مهم شده بود و در روز شنبه  
بخاک سپرده شد نیز رافعی گفته است که من با او در ویریل آن دانشور جلیل بریت تعزیت از خانه برآمدم و در حال آن بزرگوار متفکرو  
فوتش متاثر بودم که ناگاه بدون هیچگونه فکر و دروت این بیت در قلب من القا گردید چنانکه گویی کسی مراد ان تکلم می ساخت که

بکت معلوم بویها و عویها      لوفاه احمد ما این اسمیها

یعنی علوم شرعیه و فنون دینیته با هر دلیل و ناله برای احمد خویش سپر اسمیل خویش بگریستند آنگاه ایامی چند نیز بعد از اجازة فکرت  
و اعمال و بیت بر این بیت افزودم ولی آنرا گم کردم تا اینجا از طبقات اثنافیه شیخ عبد الرحمن بن علی سنبلی در ترجمه رضی الدین  
طالقانی نقل معنی کرده بد عبارت وی عیناً چنین است که

احمد بن اسمیل بن یوسف بن محمد بن العباس شیخ ابو انجیر القزوینی الطالقانی شیخ الامام الهیونی الواحظی الملقب رضی الدین  
احد الاعلام ولد فی سنة اثنی عشره و خمس مائه بعد من و قبل سنة احدى عشرة و ثلثه علی محمد بن محیی و سمع اکثر من ایه و یسجد  
محمد بن اعلی بنسره اوی و زاهر الشحامی و عبد المنعم البشیری و عبد الغافر الفارسی و عبد الجبار الخوارزمی و هبته الله بن البصری  
و دوسید بن طاہر ابی الصنع بن البطی و غیر هم بنیابور و بغداد و غیر جاردی و عن ابن هبته شی و محمد بن علی بن ابی القاسم الواسطی و ابو  
عبد اللطیف بن یوسف الامام الرافعی و غیر هم در سپس سلبه هتده ثم بعد ادم حادالی بلده ثم الی بغداد و در سپس با نظار فقه  
بجبار الکتب کنایه الحاکم و پس از ابی داود و صحیح مسلم و پسند اسحق و غیر ما و امی حده مجالس قال ابن التجار کان رئیس صحاب انجیر  
و کان امامانی المذهب الخلف و الاصول و التفسیر و الوعظ و التره و حدث عن الامام الرافعی فی امامیه و قال فی امام کثیر

## رضي الدين طالقاني

(٢٧)

مؤرخنا من علوم الشريعة حفظا وجمعا ونسرا بالتعليم والتدبير والتصنيف وكان سائر لا يزال رطبا من ذكراته وعادة يستمر  
وربما قسمي عليه الحديث وهو يصلي ويصلي الى ما يقول الفاري ويستبده اذ انزل قلت واطال ابن البخاري ترجمته وانما على  
ودينه وروي باسناد وحكاية مبسوطة ذكره عتب بهام من العمى الى العربية حاصلها ان طالقاني حكى عن نفسه انه كان عليه الله  
في الخطا وانه كان عند الامام محمد بن يحيى في المدرسة وكان من عادة ابن يحيى ان يستعرض الفقهاء كل جمعة وياخذ عليهم ما حفظوه من  
وجده متفصرا اخرجه فوجد طالقاني متفصرا اخرجه فخرج في الليل وهو لا يدري اين يذهب فقام في اتون فقام فرأى منسجى صلي عليه  
وآله وسلم قتل في فترتين وانه بالعود الى المدرسة فوجد الماضي محفوظا واحدا ونسبه جدا قال فلما كان يوم الجمعة وكان  
من عادة الامام محمد بن يحيى ان يمضي الى صلوة الجمعة في جمع من طلبته فصلى عند شيخ عبد الرحمن الاسكاف الزاهد قال فضيت  
فلما جلس مع شيخ عبد الرحمن تكلم شيخ عبد الرحمن في شيء من مسائل الخلاف والجماعة ساكنون فاذا بامه وصهرستي وصدته ذبي  
عليه وانا زهده والفقهاء يشيرون الى بالامساك وانا لا اتفت فقال لهم شيخ عبد الرحمن ادعوه فان هذا الذي يقول ليس هو من اننا  
من الذي علمه قال ولم يعلم الجماعة ما ارادوه ففتت وعلت انه مكاشفة قال ابن البخاري وقل انه كان مع كثره اشتغاله بدوام تعليمه  
كل يديه على تشریح واحد وعلى ان لا تدعى الى تدريس نظائره جاريا بالكلية وحول الفقهاء وهناك المدرسون الصدور والاعيان فلما  
استقر على كرسي التدريس وعاد عار الخلة اتفت الى الجماعة قبل شهر في القاعة درس قال من اني كتب دريس القاسم بن  
ان اذكر فضيلة كتابا قال من اني سورة تريدون فضيتوا وذكر لهم ما ارادوا وكذلك فعل في الفتنة والخلاف لم يذكر الا ما عين الجماعة  
فهيجوا الاثرة استحصاره قال ابن البخاري حدثنى شيخنا ابو القاسم الصفري قال صلي شيخنا القزويني باننا پس التوايح في ليالي شهر رمضان  
وكان يجير عند خلق كثير فلما كان ليلة نهم وعاد شريع في تفسيره من ان من اوله ولم يزل يفسر سورة حشرى طلع انهم صلي باننا  
انهم بوضوح العار وخرج من القاعة الى المدرسة نظائره وكان فترتي اجلس بها فلما نظمت في المنبر على عاودة وكان في المجلس الاخير  
قلب الذين قمازوا الاعيان فذكر لهم ان شيخ بلستة فسر القرآن كذا في مجلس واحد قال قلب الذين الغرارة على شيخ واجبة  
ايح وقال ان الامير اوجب علينا شيئا فان كان لا يثق عليكم ونسبنا به فقلوا ابل فوثر ذلك فشرع وفسرهم من اوله  
الى آخره من غير ان يبيده فاذكر ليلا فابلس الناس من قومه خطه وعسرة علة قال ابو احمد بن كنيسته لما اظهر ابن الغضائير  
الرضي ببغداد جانيهم من بني ليلا فوعى وذكر انه توجه الى بلاد فقلت انك يينا طيب وتنتع اننا پس فقال معاودة ان اقيم  
بلده ويحبر يينا ب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم خرج من سببه اذ الى قزوين فان احسن العهدة قلت فاقام  
سقطا محترما الى ان توفي بها قال الرافعي في الامالي كان بيت الجالس للعامة ثلاث مرات في الاسبوع احديها صبيحة يوم الجمعة  
فلقم على عاودة يوم الجمعة ثاني عشر المحرم سنة تسعين وخمس مائة في قوله تعالى فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا الله واذكر اننا من  
ما نزل وهدا لايات السنة لا اخر اننا اليوم اكلت لكم وعلمت عليكم نعمتي ومننا سورة انفسه وقوله تعالى واتقوا يوما  
ترجون فيه الى الله واذكر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما عاش بعد نزول هذه الآية الا سبعة ايام قال الرافعي



# رضی الدین طالقانی

( ۷۱ )

وفا نزل من لیسبرتم و مات فی الحجۃ الآخری ولم یشرب بعد ذلک الا سبۃ ایام قال و ذلک من عجیب الاثافات قال و کانت علم با  
و از خان وقت الارتحال و دفن یوم نبت قال و لقه ضربت من الذکر بکرة ذلک الیوم علی قصد التهنئة و انانی شانه منکره و ما یحیا  
منکره اذ وقع فی غدی من غیر نیتہ و فکر و یتہ

بکت اهلنوم بولها و حویها      لوفاء احمد بن ابن احمیلها

کان احد اهلکنی بذلک ثم اصفت الیه ایاتا لرویتہ ذہبت حتی اتقی      و آتته علم

و شمس الدین محمد بن علی بن داود مالکی قید سبوطی در طبقات المفسرین گفته

احمد بن اسماعیل بن یوسف ابو الخیر الطالقانی اشتهر بونی الشافعی رضی الدین احد الاعلام قال ابن التجار کان رئیس اصحاب الشافعی  
کان اماماً فی المذهب و الخلاف و الأصول و التفسیر و الوعظ کثیر المصنوع علی الحدیث و عفا و سمع کثیر من ابعید الله عنه راوی و زنا  
اشعای و هبة الله السندی و ابی المنصور بن ابی و تقه علی کلداد و محمد بن کنی و در پس بیده و بیضا و و حدیث بالکتاب الکبار و ولی یس  
و کان کثیر العبادۃ و القلوة و اتم الذکر و اتم الصوم لکن فی کل یوم صومه و قال ابن المذنبی کان یبذبا سطر فی التفسیر و اطلع علی اهلوم و  
الحدیث و قال الموفق بن عبد اللطیف البغدادی کان یصل فی الیوم و لیل یا یحضر المجمع عن عمه فی شهره و لدته اثنی عشره و خمس مائة  
مات فی المحرم سنه تسعین

الکر بکده سماع ابن برفضایل فاحسنه و دایح زاهره طالقانی که محیر عقول و الباب و مورث عجب عجاب است نیز روایت  
در فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مستبول طبایع بدایع اولیای مخاطب محمدم الفحول شود بلکه برای تصدیق افاد و شسته  
تحقیق متاخر زین طالقانی را از اهل سنت و جماعت و ارباب فضل و براءت خارج سازند و او را برز و بسته بین و با لکن اندازند  
که کتاب و طاق است که دست از اتباع و تقلید واقعی اثر حمیدشان بردارد یاد است و بر سینه حقایق کجسته شان گذارد که حاجی  
کامل علی الاطلاق اند و مؤید مقتدای آفاق هر چه از زبان کسب قشانشان بر آید لایق آفسرین و تحسین است نه سزای توین و تحسین

آسی ما فی کتاب البعاث من الشراجم المنقول فی هذا المقام عن المبعثات و الطبقات

بآرزبانی تمام عبارت امام راضی و علامه مشکلی شباب الدین یا قوت حموی در کتاب معجم البلدان سیکوید

طالقان نام دو بلده است یکی بحسن اسان باین روز و بلخ که بقول اصطخری بزرگتر شهری است بطارستان و در جلگه افاده و  
مش بلخ است و دیگر بلده و بلوکی است باین قسطنطین اسم طالقان بر صیح آن بلده و سایر شهری اطلاق می شود و از این طالقان قزوین  
صاحب اسماعیل بن عباده و پدرش عباده بن عباس بن عباده که همه دو از علما عظام و ائمه معتزله هستند و هم از طالقان قزوین است ابوالم  
احمد بن اسماعیل بن یوسف قزوینی طالقانی و آن دانشمند بزرگ حدیث را در نیشابور از ابو عباده شمر راوی و ابو طاهر شحامی و غیره  
استماع کرد و در رسیده نظامیه در اتمام بغداد بصبغ تفریس رسید و در نظامیه بغداد مجالس و خطبها منعقد می ساخت و او بیت رسا  
از جانب خلیفه عصر مملکت موصل وارد کرد و پس از اداد و طیفه رسالت بیضا و مراجعت جست و مقیم آن خطه شد و بعد از زمانی توقف

## رمانی نحوی

(۲۹)

بوطن اصلی خود سنزین نوبه گشت و در قزوین بتاریخ سیزدهم شهر محرم الحرام سال پانصد و نود و هجری درگذشت آنست  
زکریا بن محمد قزوینی سبکگوید ابو انیر احمد طیب رضی الدین چون از بغداد مراجعت سنزین میخواست ابالی دار السلام راه داد  
لاجرم بتصحیح برآمد و از راه شام بوطن خویش بازگردید وی در سنزین قبوی عظیم دموقی زاید الوصف در قلوب داشت مردم پای  
نیش حای از یکدیگر میخریدند وی بسیار تعرض شیعیه میکردید حتی با سپند عامی او در سنزین داعی مشتمل بر سامی خلغای سکا  
پریشانی ایشان برنهادند شیخ عزالدین محمد بن عبد الرحمن دارنی از شاخ کبار سنزین گفت که رضی الدین بوقت خود بر سپهر  
اشعار کرد و در عمل جازه اش ازاری ساطع و اضوائی لامع شد که من خود با همه جنسهای مشابه میگردم

## رمانی علی بن عیسی بن عبد الله نحوی

کنیتش ابو الحسن و از مشاهیر اندوخته دوست هم با علم کلام معرفت و بصیرت داشته و لاوتش در بغداد سال دویست و شصت  
زوی داد احمد بن خلکان در شرح احوال وی پس از ذکر نیش گوید آنحوی انظلم احد الائمة المشاهیر جمع بین الظلام  
والعربیه و تفسیر است آن الکیریم اخذ الادب عن ابی کبرین درید و ابی کبرین استراج در وی عن ابی القاسم اشعری و ابو محمد الجوهری  
و غیرها یعنی رمانی نحوی بود و نظری از ائمه مشاهیر شنوده شد باین علم کلام و فن عربیت جمع نموده بود و او را خالی است در تفسیر کلام  
محمد علم ادب و از ابو کبرین درید و ابو کبرین پسراج فرآ گرفت و ابو القاسم اشعری و ابو محمد جوهری و حسنین از رمانی برآ  
کنند و سیوطی در کتاب بنیه در رحمت اخبار وی این عبارت آورده گوید کان امانانی العربیه علامته فی الادب فی حبه الفارسی  
السیرانی معتزیه ولدته ست و تعین امانین و اخذ عن الزجاج و ابن اسراج و ابن درید قال ابو حیان التوحیدی لم یرشد قط علی با نحر  
و غرارة بالظلام تبصیرا بالمعالات و استخراجا للعویس و ایضا حال شکل مع قالد و تنسده و دین فصاحت و عفاف و نفاذ و طاق  
انحوی بالنطق حستی قال الفارسی ان کان النحو ما ینزل الرمانی فلیس معناه شی دان کان ما نزل عن فلیس معناه شی یعنی رمانی در علم  
عربیت پیشوای مردمان و در فن ادب علامه زمان خود بود از آنان که در هجده فارسی و سیرانی بودند بشمار میرفت و بر عقیدت کرده معتزیه  
سال دویست و نود و شصت متولد گردید از زجاج و ابن اسراج و ابن درید توانین اصول عربیت بیاموخت

ابو حیان توحیدی گفته در معرفت نحو و بسیاری صارت در کلام و بصیرت مقالات و استخراج و ایضاح مشکلات کسی مانند کتاب  
دید از خود و باینه فضایل و کمالات بحد زهد و تقوی و نزاهت و نفاذ و فصاحت و حجت آراسته بود و رمانی نحو را بنطق مخلوط  
و مزوج میسند و حتی آنکه فارسی گفت اگر نحو آن است که رمانی گوید پس از خود در نزد ما چیزی نیست و اگر نحو آن است که ما میگویم پس رمانی  
چیزی از نحو نیست این خلکان گوید رمانی شب کیشب یازدهم شهر جمادی الاولی از سال سیصد و هشتاد و چهار یا هشتاد و  
وفات یافت و آنچه صاحب بنیه از مصنعات وی ضبط نموده است بین شرح است کتاب تفسیر کتاب الحدود الالکس  
کتاب الحدود الاصفه شرح اصول ابن اسراج شرح موجزه شرح سیبویه شرح مختصر الجوهری شرح الالف و اللام المکذبه  
شرح مقتضب شرح الصفات کتاب معانی الحروف

# حاجی زین العابدین شیروانی

( ۵۵ )

## حاجی زین العابدین شیروانی

از مشایخ عرفا و مشایخ متصوفه است متأخرین این مذهب را بسیار بزرگ میدارند که در تصب طریقت و حجت اهل باطن صدقاً بسیار دیده است و زحمات فوق الوصف کشیده علماء و مجتهدین علی الخصوص ائمه فارسی و فقهای شیرازی را آزار نارسانیدند و در قبح وطن و طسرح و لعن او و متابعاتش بیسج و قیقه فرو نگذازند غالب از عمر خود را بیاحت و قایلیم گذرانیده ترجمه احوال و اخبارش در بیان استیلاجه بر سبل اجمال بر این منوال است که در ترجمه شاخ میگوید شامی شهری است مشهور و بلده ایست که از قدیم دارالملک کشور شیردان بوده و در آن شهر شیردان عاقل احوال شده از اهل طایفه غمخوار است از جوار خاندان و عرضش از خطا شمریدید آن مشهور باقی سوست آتش نگرار و پوپوش سازگار است زو پت آن شهر را خراب کرده شامی حسیق را تمبر نموده آن میان جناب اتفاق افتاده و آتش کو را در او ایش بیعت افراست خاکش حسن خیز و زینش طرب انگیز است باغات فراوان و عقیقتش از آن قرب و هزار باب خانه شیکه و هزار باب خانه سنی و هزار باب خانه ارمنه میبود و دوست و نوامی همواره و قسری مشهوره بافا اوست تقریباً بیست و نهم ایل خان چوپانوسنی سنی و ششده از خانه قربایش در آن دیار مسکن دارند و همیشه طریق بیلاشی و قشایش می سپارند مردش عمو نامشید رخسار و از مطامح حسن جمال برخوردارند و همان دوست مغرب نو از دور آن شیره ممتازند و از آنجا صدق و صفا و حمد و وفا خالی نباشند و بیته جفا خاطر غریب و فقر از فقر آفرینند و اکثر ایشان بنده شرب و میثراوقات در عیش و طرب است و بود و بسند از مطالب عرفان از مراتب ایقان مجوزند آن شهردار الملک طوک شیروان بوده و از دو نهمه از ایشان حکومت بود و قاضی ناصر الدین بیضاوی در نظام التواریخ گفته طوک شیروان از نسل برام چو بیستند و قاضی احمد لاری مؤلف جهان آرا ایشان را از نهمه نو شیروان شمرده و بای جناب سلاطین سستوده سیر و طوک حدالت پرور بودند و از باب فضل و کمال و اصحاب و جد و حال تنظیم و کلام می نمودند و ایشان نیز کتب نفیسه بنام آن طوک تألیف نمودند و اشعار آبدار در مدح و ثنای ایشان بکلیت نظم کشیدند و نام نیکو و ذکر جمیل آنها مشهور عالم گردانیدند و نینه صاحبان فضل انسانی و کلمات نفسانی از آن دیار بسیار ظهور نمودند من جمله حکیم خاقانی فاضل شاعر و فکی شاعر ماهر و سید ذوالفقار مشهور قادر از آنجا بود و اندو مولانا کمال الدین که از فضیلهای عصر خود بود و در زمان سلطان حسین میرزا با بقرا در هرات مدتی رسیده و غلامیرزا در زمان شاه سلیمان صفوی فاضل گرانمایه و صاحب کتب منیده و مولانا خزین صاحب مثنوی و این مولانا خزین هم از شیخ محمد علی گیلانی است که در هند و سمان لغات یافت نیز از آنجا بوده اند چون مستطرا رئیس قهر آن دیار است که اندک است از حال خود باز نمودن مناسب میسمایه

تخمی نماید که تفصیل احوال را رقم در کتاب حدائق استیلاجه مکتوبه مذکور است و در این کتاب بطریق اجمال گفته میشود که فیروزیه شاه شهبان سلطنت در سنه هزار صد و نو و چهار از آن دیار از بیدای عدم بعضی وجود قدم نهاد و از عالم راحت و سرور بدرنگ و غرور افتاد چون با بر سببانی از احوال زندگانی پنج مصلحی نمود و بر وفق تقدیر و اله خیر با متعلقان بصوب عراق حجت فرمود و در حبه حسین بن علی علیهما السلام مجاورت خستبار کرد و باقی عمر گرانمایه را در آن دیار بگذرانید و در دو صیحه درت و از ده سال گذشت

# ساجی زین العابدین شیروانی

(۸۷۱)

والد و سایر علما تحصیل علوم رسمیه مشغول گردید چون سنین عمر بنفرد رسیدش غمی گریبان نگزشتند چنگاه بر ریاضت و مجاہدت و  
توقی عسکر گذرانید و آخر الامم نجاشه آمد که ترک تعلیم آموخت و راه حق را بهسبب حق تحقیق و تفتیش برآمد و در جان با رکن  
جسمی از اخبار رسید و بعضی از علما و مجتهدان را دیده و معاشرت و مجاہدت ایشان موفق گردید مثل آقا محمد باقر سبزواری و میر سید علی  
اصفہانی و میرزا مهدی شیرستانی و مولانا عبدالمجید ہمدانی و سید محمدی نجفی و شیخ جعفر و حاجی سید زامد خاوری و شیخ ابو  
بحرینی و از عرفا سید معصوم علی شادکنی و نور علی شاد اصفہانی و حسن مستبندی و رضا علی ستاد بروی و روح علی شاد لرہانی  
و تہا نعلیم اجمین فقیہ از زمین صحبت آن بزرگواران معلوم شد کہ در ای علوم ظاہری علوم باطنی نیز بہت ازین اندیشہ غفلت  
نہم رسید و کارین ضعیف بر چند پریشانی کشید و عزم جزم نمود کہ بخدمت اہل تحقیق بہ دیار برسد و حقیقت احوال احوالیست اہل  
لاجرم بہار سلامت بعد آمد و بعد عازم عراق عجم شد کہ شہ بلاد آن دیار را دیده و بصحبت علما و عرفای آنجا رسیدہ آنجا بہار  
نیلان آورد و از قلت یاران و کثرت یاران برآمد و چنگاہ در بلاد شیردان و مغان و خراسان و آذربایجان سیاحت نمود و لوہم  
مجاہدت و معاشرت بہر جماعت بعمل آورد و در پستہ ہزار و دویست یازد و ہجری بمشرفہ اسان آمدہ بعد از زیارت سلطان اصفہان  
و مشایخ عظام بکک ہرات رفتہ و چندی توقف نمودہ عزیمت ولایت زابل و کابل کردہ و چنگاہ در آن دیار بر آوردہ بعد از آن کہ  
بندوستان عازم شد و بکک کجرات و پنجاب پورہ دکن درآمد و آنجا بکسی نشستہ بسیاری از جزایر ہندوستان نمودن آمدہ  
عجایب و زکار و غرایب بخار مشاہدہ کردیدہ و از مخاطبہ امراج دریا و تراکم افواج را جہاز حمت کشیدہ آخر الامم بولایت سند  
و از راه جبال کشمیر رسیدہ چنگاہ در آن دیار توقف نمودہ بعد و سیر و سیاحت آن دیار از راه مظفر آباد کابل بولایت حجاز  
و توران و جبال ہندستان افتادہ و از آنجا بخراسان آمدہ از راه عراق بغار پس وارد شدہ آنجا از راه دار بگرد و ہندوستان  
حضرت بنام دین و بر پیش بندہ رسیدہ و از آنجا بصوب ہمازراہہ گذریدہ بعد از ادارہ سناکت حج و عمرہ بدینہ نمودہ آمدہ و زیارت  
حضرت خیر الامام و التذقیع عظیم السلام مشرف گشت بعد از آن از راه دریا بکشور صیدہ و مصر آمدہ شام و روم و ارسنبہ نصری و آری  
بیار بگرد و ہندمان و آیدین و جزایر بحر خضر و روم اہلی و اناطولی را سیاحت کردہ و از راه آذربایجان بگردان رسیدہ و چنگاہ بنگر  
اقامت آنجا انداختہ بعد لوای سیاحت بصوب ہمدان فرستادہ و از ہمدان بصفہان و از آنجا بغار پس و از آنجا بگردان آمدہ  
از چنگاہ بشیراز و از آنجا بہار سلامت بعد ادرت اہل النون کسپہ ہزار و دویست و چهل و ہفت ہجری استفتی دست  
سال شود و در کشتہ اقاہم سببہ گردیدہ و زحمات بسیار و مشقات بسیار کشیدہ و طویف اہم و قبایل بنی آدم زیادہ از چند و چون  
دیدہ با اولیای ہر مذہب و عرفای ہر فن و علمای ہر فن و حکمای ہر فن و علمای ہر طائفہ و عظامی بہر کشور مجاہدت نمودہ و  
طریق صاحب تحقیق و در ہمدانی صاحب تحقیق و در ہمدانی صاحب تحقیق و در ہمدانی صاحب تحقیق و در ہمدانی صاحب تحقیق  
بود طریق مصاحبت بوی پیروی و ابواب معاشرت بر روی بہر مقلی و جایی شود بہر کس را بچیزی مستنون بہر شخصی را بچیزی مستنون  
دیدہ عالم بعلوم خود در بند و حکیم بکک خود فرسندہ مقل بختار خود ہند و در جابل کبرہ از خود سزور علیہ عبادت خود بایستہ فرما

## حاجی زین العابدین شیروانی

(۸۲)

رز و خود سزوت سلطان بسلطت خود و نماز و کد ابلت خود و ساز بسیرگی جوانی دل داده و تمنائی افتاد و جهان را دیدم سرانی  
بی پای بود نمودی بی وجود غزاتش را اعتباری و نه زنتش ماری و رشدهش زبری منور و در لطفش قهری مستتر لاجرم از این کبر و  
رت و رشده تعلقات کسبه بضمون مثل ابل بستنی مثل سفینه ترح من رکب فیما نخی در سفینه بخت ابل میت نشسته و کلمه و کلمه  
بجمل الله استین جل مروت خاندان رسول را گرفتند یزید را که شریعت نبوی و طریقت علوی و مذهب جعفری دارم و نفس اخلاص  
سند نعمه اللیه برین دل و جان سینگارم و سلطان العرفا و برمان الاقفا فخر اولی صلیین زین العابدین الوصل بانه حضرت مجتهد  
علی شاه حاب شرایه زیدم و بندی آن حضرت خواجگی آن درگاه را بخواجگی عالم و سلطانی بنی آدم برگزیدم و دستای مید و بندگی  
ایا بی در خدمت آن حضرت بودم و بقدر استعداد خویش صحبت آن مجاز تو انگر و در پیش اقباس فیض نمودم و بالاخر با کجاست  
ملک فارس آمد و در آن یار در سل اقامت انداختم و باذیت و آزار اهل آن یار و جو روزگار را بد و ناچار در خاتم و باشاره آن جناب  
بل غلم ایزد و تاب در شمرار و دست می پیچ بجوی تا بل خستیا کردم و در تانج لفظ مغرب حضرت و ارباب عطا یا قرة بعین مفرقه  
انوار جلال الدین محمد را باین نصیر عطا نمود و بوجود او شاه مسرت و مفری از کمن غیب بهره کشود امید صادق و رجا و اثنی است که  
معروضات و کام کرده و نکلی در و بستان و معتقد ایشان شود و اگر کسی خواهد زیاده بر این از احوال را تم ضلع باید بدین کتاب بسیار خواند

و بفرقت بیدیه نصاب بر این دست مشاهد کنند

در سخن پنهان شده ممانه بود بر کگل	هر که در و سل دیدن در سخن بیخندم
بزرگان گفته اند که کلام صفت شکم است و در اجار آمده	آنانسان محسوس تحت لسان
آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پرده است در نگاه چنان
چونکه بادی پرده را در هم کشید	نهر سخن خانه شد بر ما پدید
کاندر آن خانه کعبه پاکندم است	گنج زریا جمله مار در کژدم است
یاد و گنج است و ماری هم بر آن	زانکه نبود گنج زریا با سببان

تا اینجا ز جمله این سאלک مشهور بود در لغت شامی از کتاب بیان شهباده و از این کتاب نسخه بسیار دیده شده است ولی حدیث  
ایمانه و ریاض شهباده عزیز الوجود شبانه در بیان بسیار جا مطالب تحقیقات بر سبیل استظهار ابرار کرده و شرح و بسط داده  
و ایضا از خون آن مندرجات را از زبان عالمی و عارفی نقل نموده و در بعضی از آنها تصریح میکند که اسناد این تحقیقات بفلان بزرگ  
بلا حظه نموده است و گرنه سخن از آغاز تا انجام کجا از نگارنده کتاب سبب باشد از جمله در تحقیق معنی انسان کامل و اصطلاح صوفیه در نام  
کلمه مسنویه که مخفی ناما در جناب شیخ مافد پس سر و غیر نیز میباشد که غایت قصوی در ایجاد عالم حسن آن خلقت انسان است و تا  
خلقت انسان اتصال است بدار اصلی و فاء در حق و باری حق تا قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لبعثون و در  
قدسی همیشه باید خلقت الاشیاء لاجلک و خلقت لاجلی و در حدیث دیگر میفرماید تو لاکت ما خلقت الا لافلا

# حاجی زین العابدین شیروانی

( ۸۲ )

و از جناب محمد پس نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که منم نمود یا علی لولا نحن لا خلق الله آدم و لا خواولا الجنة و لا انما  
 و ان السماء و الارض فلو لا الحق لم توجد الحققة ناچار است اینکه بود باشد وجود او مستمر در جمیع دنیور و احوال چه که با آن است  
 ابرود و دام نوع و مخلوق میماند بسبب وجود او بلا در هدایت سیما بد او جهاد و تمکب به استوائت و الارضون اگر وجود او نبود هر چه  
 از اخصار و خود عالم عبث خواهد بود مگر شرمی و مستی بغایب نخواهد بود پس فانی خواهد شد چنانکه قلب الادیار ابی الحسن الرضائیه  
 الحقیه و اشعار فرموده است لو غلت الارض طسه فمیں من تحت ساخت باهما و منم نمود حضرت صادق علیه السلام  
 لو غبت الارض منیر امام ساخت باهما فرموده است حضرت باقر علیه السلام لو ان الامم رفعت عن الارض لساقت باهما  
 کما یسبح بحمده و امثال این احادیث بسیار است بر ستمار و خود انسان کامل و با جمله مقصود از خلقت انسان مختص است  
 وجود خلیفه که شاره فرموده است بآن باری تعالی در آیه الی جاعل فی الارض خلیفه و خلقت سایر اکوان از جادات و نباتات حیوان  
 از جهت احتیاج بایشان است که معیشت و انتفاع با آنهاست در خدمت تا آنکه صنایع و مهمل نگردد مواد گردید است صاف و زبده آنها  
 در خلقت انسان چه حکمت آئینه و رحمت باینه اقتضا میکند کفایت شود حتی از حقوق بلکه برسد بر همه مخلوقی از سعادت بعد از رسیدن  
 خود پس آن خلیفه و نایب حق در ارض بانی است یولی یا رسول الله یا غیبه اولی یا امامت یا غیر او بسبب تقسیم بین اقسام مختلفه نفسیه  
 علوم را چه حصول آسان برسی نیست در باطن انسان بلکه وجود مختلفه باشد پس گاهی با کتاب و تعلم است و گاهی به سبب بصیرت و آفتاب  
 و او طریق اهل نظر است از علم و حکما گاهی بچشم می آورد با و علم نم رسیده اند که از گنج میرسد چه بود باشد سبق بشری یا از طریق مطلق شود  
 برسی که مفید است او را یا از چه گاه می باشد باشد که حکمت که علم است حقایق را از قبل حق شنیدن حدیث او و گاه باشد شنیدن  
 او بدون دیدن و گاه باشد دیدن در قلب بدون شنیدن و گاه باشد بجوم در خواب همچنانکه می باشد در بیداری و مشاهد و مختص سنیان  
 می باشد و حدیث از برای او بسیار می شود پس نبی کسی است که وحی بکند خدای تعالی بنوی او را و اولی بوسی حدیث بکند او را که عمل و تبلیغ  
 پس بر رسول نبی است و نیست کس این بر رسولی بانی است یا امام پس محدث است و نیست غیر این بر رسولی امام است و نیست کس  
 این و نیست نبی مگر آنکه جنبه ولایت باطن نبوت است و امامت و نبوت باطن رسالت باطن بر شرف و اعظم است از ظاهر او  
 ظاهر محتاج است به باطن باطن مستغنی است از ظاهر چه از این جهت باطن اقرب است بنوی حق از نسبت آنکه بر یک از نبوت و ولایت  
 صادر است از حق و متعلق است با او هر یک از رسالت و امامت صادر است از حق و متعلق است بعباد او پس نبوت و ولایت اول  
 دو وجه دیگر آنکه هر یک از رسالت و امامت متعلق اند به صحت وقت نبوت و ولایت نیست تعلق هر یک از بوق دون وفق و با اینجهاد  
 نیست اینکه بود باشد ولی اعظم از نبی و از رسول و از امام و از نبی اعظم از رسول بلکه او و از بعد اینها بر کس است چه بر ولی نبی باشد  
 یا بر رسولی و یا امامی بانی را که تابع رسول باشد و مرتبه تابع انزلی است از مرتبه مستوع با اینکه از برای برکیت از نبی و امام دو مرتبه است

کولی است شرف است  
 و در آن است شرف است  
 و در آن است شرف است  
 و در آن است شرف است

از برای رسول چه مرتبه و از برای ولی یک مرتبه پس کسی که گفته است ولایت فوق نبوت است مقصود او از شخص واحد است که نبی است  
 که ولی است شرف است از امامت او و چگونه میستوی که ولی افضل باشد از نبی مطلقا و حال آنکه نبی مگر آنکه تابع است رسول را  
 ولایت او

# حاجی زین العابدین شیروانی

(م ۷)

و مانع غیره مستنوع را در آن چیزی که مانع است او را در آن چیز و اگر مانع نخواهد بود بی گناه باشد ولی افضل از بی برکات باشد تا به این  
او چنانکه فرموده است خاتم الانبیا که افضل از امیر المؤمنین و سایر مصومین از سایر بسیار و اولیاء و از برای هر یک از نبوت و ولایت  
و عتبار است اعتبار اخلاق یعنی ملاحظه او بر وجه عموم و اعتبار تقید که ملاحظه است بر وجه خصوص و نبوت مطلقه حقیقی است حاصل در اول  
و باقی تا به او اطلاع نبی است که مخصوص است با بر استعداد جمیع موجودات بحسب ذات ایشان و عطا کردن هر صاحب حق است  
بحقی که طالب میگردد و او را بر زمان استعداد خود از جهت تعلیم حقیقی ازلی و صاحب این موسوم است بکلیله اعظم و قطب قطب انسانی  
کبر و آدم حقیقی و تعبیر شده است از او بتم اعلی و عقل اول و روح عظیم و بسوی او اشاره کرده است حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم  
اول خلق الله زوری و کنت نسبتاً و آدم بین المآر و لیسین و غیر این و با و مستند است به علوم و بسوی او مستثنی میشود جمیع مراتب و مقامات  
پدیده و چهره رسول و پیغمبر و باطن دین نبوت و ولایت مطلقه است در عبارت از حصول مجموع این کمالات بحسب باطن در ازل و بقای  
در جوع میکند بقای عصبه در حق و بقای با و بسوی او اشاره کرده است حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم من نور واحد و خلق الله زوری و روح  
علی بن ابیطالب قبل ان یخلق الخلق بان عام و بعث علی مع کل نبی سبطاً اومی جبراً و قول سید الشهدا کنت نبیاً و آدم بین المآر و لیسین  
و قول انا وجه الله و انا حبيب الله و انا يد الله و انا تسلّم الاعلی و انا التّوح المحمّده تا آخر آنچه وارد شده است در حجتیه بسیار و غیر  
و قول حضرت صادق علیه السلام انّ الصّورة الانسانیة هی کسبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب لمبین الذی کتب بیده و هی الکل الذی ینبغی  
و هی مجموع سور العالمین ای تقریر استیم الی کل خیر و هی الحمد المهدی و کتب و انار و اگر ختم شود با و تبلیغ احکام و تأویب اخلاق و تعلیم  
بکفایت و قیام بیاسته پس این نبوت تشریحی است مخصوص است بر سالت اقیاس کن بر او ولایت متعبده و را پس هر یک از نبوت و ولایت  
از این حیث که صفت انبیاست مطلقه است و از برای هر یک از اقسام اربعه مرتبه حاجت است یعنی مرتبه که فوق مرتبه او دیگر مرتبه  
و مقامی نیست و آن مقام مختص است شخصی که مخصوص با و گردیده است و می باشد بر جمیع انبیا و رسل بسوی او چنانکه بود از برای جناب مقدس  
نبوی چه او در عالم ارواح فل جمیع بود و همچنین جمیع اسامی چنانکه بود از برای سید الاوصیاء هر چند که در عالم حس بعد از او بود  
نور ولایت منکشف میشود از نور نبوت و نور نبی از نور ولی مثل نور نفس از نور عقل و اگر نور نبوت و ولایت متحد و مجتمع با هم از او باشد و نور نبوت  
جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله نور علی بن ابیطالب من شی و احد و نوری و نوره واحد و انتم منی و انما نمت نفسی و کسی که انکس  
ناید تقدیم عالم روحانی را بر عالم جسمانی نیست عاقل و هست جاهل زیرا مطلق نموده است با و در آن اخبار حکم کرده اند با حکام و عرفا  
و نبوت مقدس و قال شده در سید بغایت آن بدریج و اصل آن از حضرت آدم بود و شروع کرد و نمود و ترفی تا رسید کاش جناب  
مقدس نبوی و از این جهت خاتم انبیا و همچنین ولایت مقیده تا اینکه میرسد غایتش بحضرت مهدی که وعده کرده شده است  
نموده او است امام زمان که مضمون حدیث من کلم یعرف امام زمانه فهدیات مستهجا علیه امر و اشاره با و است و خلیفه  
این دوران است و خاتم ولایت محمدی است با و است بقای دنیا و بدست او است رزق خلق و فقید او و موت او قائم میشود چنان  
و خراب میگردد و دنیا و جوع میشود با و خراب چنانکه نفس کرده است با و آبار و اجدادش اول کسی که اخذ کرده است از سید او و کسب علم

## حاجی زین العابدین شیروانی

۱۵۵

علوم صحیح برهسته و العاؤون تسلیم ولد او حسن مجتبی است بعد از آن حسین شهید و بعد از ایشان صحابه متحصنین مثل سلمان فارسی و مقداد و عمار و غیر ایشان از صحابه کبار و اما از تابعین کبیر زیاد نخعی و حسن بصری و اویس قسری و امثال ایشان رضی الله عنهم و بعد از خود حضرت امام زین العابدین از اولاد خود حضرت سید الشهدا و اخذ نمود از اولادش حضرت باقر و اخذ نمود از اولادش حضرت جعفر صادق و اخذ نمود از اولادش حضرت کاظم و اخذ نمود از اولادش علی الرضا و اخذ نمود از اولادش حضرت محمد تقی و اخذ نمود از اولادش حضرت علی ائمه و اخذ نمود از اولادش حضرت امام حسن عسکری و اخذ نمود از اولادش حضرت قائم و صاحب الزمان و شیخ شقیق بنی اخذ نمود از حضرت کاظم و بعد از خود او در میان تابعین او باقی است شیخ ابو یزید بکلی اخذ نموده است از حضرت امام جعفر صادق و هر چند در میان اولاد او تابعین او باقی است به آنکه طایفاتی کردن ابو یزید بکلی و یزید بن اوسقا و آبگش حضرت امام جعفر صادق از جمله انوری است که تصریح کرده است با سید الشهدا تسبیح سینه جدید آملی در کتاب جامع الاثر و والی العارف نور الدین البخش در کتاب احباب صاحب کتاب مقامات که از اولاد شیخ ابو الحسن خرقانی بود و همچنین تصریح کرده است با و امیر سید ابن طاووس در کتاب طوایف امام محمد باقر در اربعین عتبات در شرح تجرید و ابن زهره اندلسی در کتاب تاریخ خود چنانکه نقل کرده است از اینها شیخ و اصل بهاء الدین در مجموعه سنی بکلیول و بعد از شهادت ایشان این اشخاص نسبت مقبول دینت اعتمادی آنچه شیخ نور الدین ابو الفتح محدث گفته که نزد علماء تواریخ بصفت رسیده که رحلت جناب امام جعفر صادق علیه السلام در سنه صد و چهل و هشت هجری بود و فوت سلطان یزید در سنه و بیست و هشت هجری زوی نمود و این دو تاریخ خلاف کرده اند تفاوت میان هر دو تاریخ صد و سی و نه سال است و عمر سلطان یزید در اربعه و بیست و دو سال زیاد و کمی داشته و قول اولی در این دو تاریخ کسی خلاف نکرده ممنوع است و چگونه چنین باشد و حال آنکه در صفحات نقل نموده که وفات یزید را در تاریخ و کتاب و ماتین سینه گفته اند و در کتاب معجم البلدان سینه ظاهر میشود که ابو یزید زاهد بطنطامی مشب بطیغور و او آن بود که کتب او که پر صیسی بن عثمان و صخره پسر آدم بن عیسی بن علی زا به بطنطامی است چون احتمال دارد که بواسطه اشتراک ایشان در کنیت و لقب اتفاق در آسانی خجری آید و اجداد چنانکه از کلام معجم سینه معلوم میشود شیخ ابو الفتح و امثال آن بچان برده اند که ابو یزید یکی است که تاریخ زمان او از زمان امام شافعی است لاجرم بسبب بیانات تواریخ نسبت ستانی را در آن بزرگوار کرده اند و شیخ معروف کمرنی رحمة الله علیه اخذ کرده است از امام رضاه و او در بیان آن جناب بوده و شیخ سری سنی اخذ کرده است از معروف اما حال حسرت و هر چند او در میان تابعین او باقی است و تفصیل سلاسل شاخ خود خواهد آمد به آنکه صوفیان انسان کامل را با سالی مختلفه خوانده اند و از وجه و سببیتی که سنی کرده اند بنجد قلب و اسرائیل و جبرائیل و میکائیل و آدم گفته اند

قلب وقت او پسر افیل جان	مردود سازد زنده سازد در زمان
گر سر فیش بخوانی تو بیگاست	جیر فیش که کجونی هم رواست
دوست بکائیل از زان حضرت	دوست عزرائیل نفس پرشده نور



# حاجی زین العابدین شیروانی

۱۸۰

آدم ظل است و سجود ملک      غایت ایجاد و مقصود فلک

نوح گفتند برای آنکه نجات دهند و از طوفان بلاست آبراهیم گفته اند زیرا که از نار بنی گذشتند و فرود خویش را آتش و بنی  
حق گشته است و موسی نماید و جهت آنکه مشرکون مبتی بر ایل نبستی غرق نموده و در طور قرب نجات میکند و خضر گفته اند  
برای آنکه آب حیران علم لدنی خورده و بحیات جاودانی پی برده است ایاسپس و داود و سلیمان و افضلاطون و تلمان  
و جابونیس و عیسی و مدی و نادای گفته اند

مدی و نادای دی است ای راه جو      بهم بر پیمان هم نشسته زو برو

صاحب آدم و صاحب الزمان و اسکندر و سیرج و هپهای و یوسف و آفتاب و ماه و شهاب و مجر و قلندر و آیه گفته اند  
گفت من آینه ام مستول او      ترک و بند درین آن بیند که او

پیر میفروش و ساقی و مطرب و صوفی و مرشد و شیخ و مؤمن و متبحر و محسن و صالح و عارف  
و معشوق و محسب و کامل و پادشاه و عارف عالم ربانی و عزت و سواد عظم و اتم تهری و اول  
اصول و دلبه و امثال اینها ببارتی و استعارتی حضرت انسان کامل را نام برند و بناسبتی نفس ظل را با و کنند نهی  
و در ترجمت گفت که بلا میگوید که را تم ندند در آن دیار نفس آثار بود و با فرقت علی و فضلا و سایر معارف آنجا صحبت نموده جمهور عملی  
آن شهر اصولی اند و سایرین تشبیه اصولین میکنند یکی و شمن عرفا و عده و اخباری و طسیرین معن و وطن آن دو مندر و بکجا سیر فر  
اسلام در آنجا جاری است بر تبه که اگر از این دو فرقت کسی را در کربلا و انده بر آینه وجود او را با بود و معند و کم کرد انده چنانکه میرزا محمد  
اخباری را بعد از تقنین و تمجید و تکفیر خون او را باح نمودند و مستوی بر قتلش دادند و آینه با یک پسر و شاگرد او را با فتح و  
قتل آوردند و اسباب اشیا خانه او را عارت کردند و همچنین شیخ احمد کحساوی را با وجودی که اخباری نبود و بعضی از عارفان  
ذمت بستند و چون طریقه شمس عرفان و مشفقان قریب بودند تکفیرش نمودند و مدار از روزگارش بر آوردند در جمیع و محافل  
خاص و عام بر آن لعن کردند و اراده نمودند که مانند سب زاهد اخباری بلاکش نمایند شیخ احمد بطریق ضطرار غمیت انده احرام کرد  
ویم در قرب مینه نوز و زوی توبه بصوب آخرت آورد و سید کاظم که از قلمه او بود نیز تکفیرش نمودند و عدایه حکم بر لعن و ذمت او کردند  
و چنین فرق عرفا و جماعت صوفیه را بجزی قیوت قرآن ذکر حضرت سبحان و تلیل و تسبیح در مساجد و بالای سر جناب سید الشهدا  
لعن میکردند و در پیمان و آثار کربجای تسبیح و استغفار لعن و طعن بر جماعت اخباری و شیخ احمد کحساوی در مبدان او می نمایند بعد از تق  
طاه صاحبان مذابب اربعه را با زیاده لعن و ذمت میسوزاند و بر یک بر اخلت تمت و افراد بهتان علیحد و محتاج میبازند از حکمی پس  
که خلاصه عقاید تنی و شیعیه است در جواب فرمود که خلاصه عقیده سنتی آن است که بعد از احمد حضرت فزید کار و لغت جناب رسول مختار حضرت  
الله صلی جمیع الفاسقین و الفاجرین و الفاجرات و خلاصه عقیده شیعیه آن است که بعد از احمد حضرت باری تعالی و نسبت  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله لعنته الله صلی جمیع المؤمنین و المؤمنات و المصلین و المصلات حاصل کلام خلاصه عقیده و علمای

## حاجی زین العابدین شیروانی

( ۱۸۷ )

آن مقام این است که جمیع فسوق اسلام و پیروان حضرت خیر الانام و شیعیان آنرا لازم الاحترام فاسق و فاجره مگر اصولیین و مجتهدین ضلیت قرین و معتقدان ایشان و معتقدان اصولیشان بر آنم گوید که مولانا محمد کاظم هزار جسیبی که سالها در کربلائی معنی مجاور بود و امام جماعت و معتقد ای است بود و خلق را بر این فسوق غلامه ترغیب و تحریم می نمود از کثرت لعن نمودن آن بر طوطا اربعه یعنی فسوق حکامی اسلامیه را شنید داخل نموده بکالم لعنتی شریعت یافته بود تا کسی مولانا محمد کاظم لعنتی گفتی از کسی نشناختی باصاف ذلت مشهور در هند و افغانه ذکر بود از روی راقم کتابی مشاهده نموده و همچنین از آقا محمد علی کرمانشاهی بن آقا محمد باقر بهشتی کتابی سنی بخراتینیه بدو از خلف آقا محمد خورشید که کتابی تالیف نموده ختیر بر چهار بزرگوار را ملاقات کرده بود و در کتب ایشان دیده و معلوم نموده که کشته عمای اصول این زمان بر سایر فسوق نیت و افترا تجویز کرده اند و بطریق رای و مکان و استنباط و افترا و بهتان بر سایر سلیم فسقوی داده اند و حکم نموده اند که جایز است بر صوفیه و اهل سنت و جماعت افترا کردن و نیت نمودن گویند حدیث از امام علی نقلی مروی است که شایر جماعت صوفیه افترا کنند و بهتان زنند و نیت نمایند شنیدیم بطریق تو اترکه مولانا سید مخبر سید علی پیر و سپهر مرد و مجتهد بودند در اتم بروزای ایشان را ملاقات کرده بود در سفسه چهار دروسیه بکرات گفتی چون از جایزه خارج شوی و آنکا بضا بفره رسیده ایران پردازیم و کار ایشان و اینست بروقی الخواه سازیم لاجرم جلب کرده اسما فرودانما عمای و گفته بود که این جماعتند زوس ایران و کفار آن مکان و چون از جنت جوار رسیده منقلب و مخدول برگردند باز که زمانی در نیت

هستی بسرای غیبی کشیده رفته

اندکی با تو گفتم غم دل ترسیدم      گدال آزرده شوی و زنده سخن بسیار است  
پوشیده و نماند که در این دفتر هم علماء اصول کمتر ذکر شده اکنون مناسب چنان مینماید که شطری از قواعد و عقاید ارباب اصول  
( سوال در میان قواعد اصول معتاد ایشان بر سیل اجمال )

فحی نماند آنچه فسق گوید که از عمای اصول شنیده و در کتب مجتهدان دیده و از مردمان مستبر سخن کرده خلاصه کلام اصولیین است  
که میگویند اخبار تین عمل بطوایر کتاب است و احادیث بل اخبار اعداد میکنند و دلیل عقل را معتبر ندانند و عمل بطن را منطلق حرام میدانند  
این غریب بنیات ستم و بی اعتبار و مردود و اول ابصلاست زیرا که تکلیف ثابت و باب علم سده است بجهت اینکه کتاب است چه  
ظنی است میباید اما ظنی الدلاله است زیرا که آیات قرآنی محکم دارد و مقابله عام دارد و خاص عمل دارد و مستین عمل بظاهر آن  
از حد اعتدال خارج است و تفسیر آن برای مردم و اخذ تفسیر از امام لازم است قوله تعالی اما یطو تاویذ الا الله و الراسخون فی  
العلم در اسخون در علم اند اظهار میکنند و اجمال که زمان غلبه است و در تفسیر امام فیت پر باب علم و آیات قرآنی است و است انما  
احادیث ظنی الدلاله و الله است زیرا که با وجود بعد عده اند مصححین علمیم سلامت و سواد نمی که از برای کتب خبر من زمان اندازند  
الی زماننا اتفاق افتاده است که ذکر آنها باعث طول ظلم است چگونه علم وضع بسند حدیث حاصل میشود که بهر جز از آن اظهار رسیده  
بگو حال دارد که راوی نقل معنی کرده باشد یا چیزی از عبارت حدیث افتاده باشد و غیر آن نیز احتمالات دارد و حال آنکه حدیث صحیح نیست

بگو بعضی را

## زین الدین

۴۰۱

بعضی را صحیح و بعضی معتبر و بعضی ثقه و بعضی ضعیف باشد چنانکه نسبت به کتب اخبار مخفی نیست بنا بر این تحقیق اخبار آحاد را جمع افاده صلح  
نمیکند بکلیف منید طفت و خبر متواتر که عبارت از اخبار جماعت است که فی حد ذاته افاده قطع کند مشروط است بانکه طبقات و احوال در هر طبقه  
بمندی باشد که این از کذب باشد و بدان معتذر پس غلبه اخبار مطلق ثابت است و اگر متعرض گویند که علمای اصول عمل بخبر واحد میکنند  
و خبر واحد را حجت میدانند جواب میگویم که اول این پسند خلافی است و قاطبه اصولیین حجت میدانند و ثانیاً مطلق خبر واحد حجت نیست  
ولو کان ضعیفاً چنانکه طبرستان اخبارتین است بلکه خبر ثقه حجت است با خبری که بواسطه شهرت این سخن حاصل شود و معمولاً اصحاب با ائمتی

## مولانا زین الدین

از اجله فضلاء متأخرین شماری آمده است در انواع دانش و هنر مقام استاد یافته و در سن جوانی و نخستین مطالب عالی دستوری و علمی  
وزبانی گویا بهرسانیده بوده است فخر المآثرین بر بسنور وادی سیاحت و اعتبار و قلا و زیاریان معرفت و استنبصار عارفان باطنی  
حاج زین العابدین شیردانی علیه الرحمه بشرط ملاقات معرصه سبست مولانا زین الدین مذکور نایل گردیده و از وجود وی عجبی برزید  
و دانشوری سرنگ دیده است در ضمن ترجمه تفسیر حاس از کتاب بیان استیاضه میگوید ذکر فخر لفضلاء مولانا زین الدین آن بزرگوار  
فضل فضلاء روزگار و اهل علمای آن دیار بود و در کشته فضایل انسانی و کمالات نفسانی گوی سبقت از یمنان میرود و بغایت شگفتی  
و پرستی بکار و حلیم و زود بار بود و سیاحت فراوان کرده و ایام بسیار با عرفای روزگار بر آورده بود و کتب بسیار از بر سر آورده  
و رسائل بسیار از همه فنون خوانده و شنیده بود روزی فخر از خدمت آن دانشمند سوال نمود در حق عرفا و صوفی چه معنی مائید و آنچه  
علمای ظاہر در حق عرفا گفته اند از حلول و اتحاد و غیره چه بیان مینمایید در جواب فرمود که اهل تحقیق در باب تحقیق و اصحاب بصیرت  
گفته اند که معتقدین جنس اول و اتحاد و باساقط شدن عبادت او امر و نوای از تکلمین البت کافراست و از فرود تسلیخ خارج است و هر کس  
باشد محمد در ذریع است پیمین اعتقاد باینکه ملک و خوک یا انبیا و او یا خود واجب الوجودند نیز کفراست اما فرق است  
میان آنکه خود او بیند یا از او بیند معنی مخلوق و عبادت بیند و در باطنی که میان واجب الوجود است با خلق سوای خالقیت از جل  
جلاله و مخلوقیت اینانست و اکثر اشخاصی را که مصنف کتاب اول و صاحب تبصره و جمعی دیگر از علمای امامیه مانند مولانا محمد ظاہر قمی  
چنانکه از او مشغول است و مولانا محمد باقر مجلسی مؤلف کتاب حیات القلوب و عین الحیوة سپهر برده اند باین فریب عقاید ایشان است  
کاف و محمد در باره هر چند حدیث در معن و طبرستان و آندوار و نند باشد یا اینکه در مذمت بعضی اجادیت از اهل بیت عصمت علیهم السلام  
ناشور است مثل سفیان ثوری و ابو یاسم کوفی و حسن بصری مختلف فی است و اگر چنانکه در نفس الامر باین عقیده نبوده اند و حادثی  
در حدیث ایشان وارد شده است دانسته یا ندانسته الفاظی که بموجب این عقاید فاسد است از ایشان صادر شده باشد و خود این عقیده را  
نداشته باشند و مقصود ایشان از آن عبارت این معنی باشد که مفهوم میشود چنانکه کلمه مجتهدین معانی صحیح از کلام ایشان بیان نموده  
حکم بقرایان نمیتوان نمود در حدیث وارد است که میباشد لعنت کنند بر کسی که هر گاه بسزدون یا بدعت از صاحبش نبرد  
در مابین لایعن و ملعون اگر هستی لعن بویرسد و الارواح بلاعن خواهد شد بکجه و ارد شده نمی از لعن حیوانات و جمادات و فرموده است

# زین الدین

(۱۹۷)

فاضل محقق شارح تحفه آن کس که پاک و پاکیزه است جاری نیماز و زبان خود را بمن احدی گمرد و صورتی که ثابت شده باشد اینک آن شخص را  
سب و لعن است مثل بودن آن شخص کافیه یا فاجر یا فاسق یا ظالم بر وجه عموم چنانکه لعن نمودن ایشان را باری تعالی در کتاب  
خود یاد آنستة شود شخص بخصوصه اینک او مردوست یا کبی از آن صفات مذکور مثل آن اشخاص که ثابت شده است از اهل عصمت علیهم  
السلام لعن نمودن ایشان نورا یا خسر و ادون ایشان بمنون ایشان یا کبی از این اوصاف سوای این دو مقام از اشخاص که ما معرفت  
بحال ایشان نداریم خصوصاً اشخاصی که زمانشان پیش از ما بوده و از اهل اسلام باشند لعن ایشان نمیتوان نمود بجز اینک نسبت داده شده  
ببعض منکرات مثل قول بخلول و اتحاد و شال ذلک بچند وجه اول آنکه این نسبتا برایشان ثابت نشده است شرعاً و دوم  
آنکه ممکن باشد تاویل قول ایشان بر وجهی که موافق ظاهر شریعت معتدیه باشد در اما و بیست دارد است که برگردانید قول فعلی  
کسی را که بر ظاهر اسلام باشد بر هفتاد و یک نیکو عایت امر آن است که ایشان مطعون باشد چرا که خود را با این الفاظ مقابله نموده  
و این امر باعث تجویز لعن میشود حال آنکه در حدیث است که یاد کنید امرات خود را که چنانکه  
عقاید فاسده چه خاتم مستور است پس جرات نمودن بر لعن بیرون شدن است از تعیین سلام و بخت و بخت باید اقتضای آن بر  
کافرین و فاسقین و ظالمین پس اگر آن اشخاص از جمله ایشان میباشد که شامل میشود ایشان لعنت فساد و آلام میشود لعن از  
لعنت بخود او برگردد و حدیث قدسی نیست بر این دال است که یا بن آدم یا لعن المذنبین فریسه و الله علیکم پس لعن هر چه  
خیال فاسد یا تقلید محض یا محض شنیدن باعث لعن خود میشود اما اینجا کلام او بود جناب شیخ فاضل که در بعضی  
از محققین مذمتین منته سین متعین اکثر اشخاصی را که نسبت داده شده اند بخلول و اتحاد و کفر و زندقه تعریف و توصیف نموده اند  
ایشان را با احترام ذکر نموده اند و در بعضی مسائل با هم مخالفت داشته باشند چنانکه عارف مجلسی کتاب شرافت شرح من لا یحضره الله  
از سید بزرگوار ابن خلدون پس حدیثی نقل نموده که در باین شیخ بزرگوار شیخ عبید و سید علی بن محمد و سید و سید و سید  
مسئله که همگی در اصول دین بود افتاد است با سید جناب سید و نفسی از طرف او و در دست همچنین اختلاف در مسائل اصولی که متفق  
در باین علمای امامیه از مذمه اند از بیرون است با اینکه هیچکس لعن و لعن بر منافع خود نمینموند و تصانیف بعضی از علمای اثنی  
چون محقق طوسی خواج نصیر الدین محمد شارح کتاب اشارات مؤلف تجرید و منطق و منطق و منطق صاحب کرامات عابد با با فضل زانی که  
مؤلف رسائل بسیار بود و چند رساله بنظر اتم رسیده و یکی فارسی قدیم است اما مطالب عالی در آن رسائل مذکور است و در بعضی  
از ایشان هم بعضی رسائل که مشتمل بر کمال تحقیق است و کلام این سید البحرانی شارح بیخ البلاغه و محمد بن ابی جمهور سجادی محقق و حوالی  
الکافی و شیخ رجب زری مؤلف شارح الاوزار و شیخ محمد عزالی مؤلف احیاء العلوم و کیمیای سعادت هر چند در احیاء و کیمیای سعادت  
بروش اهل سنت رفتار نموده و با تفرقه کرده است با آنکه در آن اوقات سستی بوده و بعد شیب شده است چنانکه در کتاب سیر العالین  
محم غدیر بر نقل نموده و تصحیح کرده و در آن تو حیات غریبه و تشبیحات عجیب بر عمر بن خطاب خلیفه ثانی نموده است نظر باین کتاب  
بود است و سید جده ر عالی مؤلف جامع الاسرار و ببحث از اوین و شیخ زین الدین شارح لسان و مؤلف تفسیر طبری

## زین الدین

(۹۰)

و این محمد علی مؤلف مذهب رساله محققین و شیخ بهار الدین محمد عافی و پدر بزرگوار او جناب شیخ حسین و میر محمد باقر است و اما در بیگانه  
کتب مفیده و تألیف کرده اند بجز حقیر رسیده است مولانا ناصر الدین شیرازی صاحب اسفار و مولانا شمس الجیلانی و مولانا محمد علی بک  
صاحب کتب بسیار و مولانا محمد صالح مازندرانی مؤلف کتاب شرح اصول کافی و مولانا محسن قاشی مؤلف مفاتیح در فقه و در کتب  
عرفان و تفسیر صافی و مولانا رجعی تبریزی مؤلف کلید بهشت و شاکر و او محقق قاضی سعید قلی شارح توحید و شیخ صدوق مؤلف  
اربعین و رسائل بسیار و مولانا محمد صادق اردستانی صاحب سار مختصر از ایشان در مسئله وجود در میان است و مولانا  
عبد الرزاق لاجی مؤلف شارق و کوه سمرقند و مولانا محقق سبزه زار من که خلف اوست مؤلف شمع اینین و شارح هدایه مولانا نجم  
خانقانی مؤلف سار اصول الاصولیه در رساله حدوث عالم و مولانا عبد الرحیم دماوندی مؤلف مفاتیح الاسرار الحسنی و میرزا  
ابوالقاسم قدرکی مؤلف رساله صنایعیه و قصیده مشهوره و حاشیه بر جوک و مولانا محمد باقر سبزواری مؤلف ذخیره و کفایت  
و شرح شفا و شرح اشارات و امیر عبد الله که پسر زاده سید محمدت بن سید محمدت شوشتری و شارح نجف است و گذر نک بسیار  
از علم که از بعضی فقه این علم قطعی حاصل شود که ایشان مستبرین و معتبرین بکلمات قدر اکثر عرفا و صوفیه ایشانند میرزا علی علم الهندی و  
مولانا محسن و آقا نادری شارح مفاتیح و شیخ حسن تگابنی و قاشقاسی کشمیری و میر محمد علی قلی و پسر او امیر شجاع و میرزا  
پرو و شارح اینستات ایشانند و تقی سید ابراهیم قلی از معاصرین مولانا آقا محمد سید آبادی و شاکر و او میرزا محمد علی و میرزا محمدت  
و مولانا محراب جیلانی که بر پسر این بزرگواران اعلم علماء و عرفای آن دیار بوده اند و مولانا محمد مهدی زراقی صاحب کتب کثیره  
و مولانا ناصر الدین در زوفی فی الجمله معتبرین بکلمات قدر عرفا و صوفیه از معتبرین و متأخرین حکما و علماء و فقهائى امامیه و غیر از اینها  
شماره بسیارند و زیاده از چند و چون است و اشارت به تعالی بر یک در جای خود ذکر خواهد شد شیخ رئیس اقرین و علی سینا با وجود کمال  
تسل او در مکتب نظریه و بودن او از جمله کابر حکمای سلامت و اعظم فاضله اعلام در کتاب اشارات که زیاده کتب اوست بگو محققین فرمودند  
که محل اجسادات و تخفیف عقادات او کتاب اشارات است و دیگر رسائل او و کتاب شفا و نظایر او که در تحسیر کلام حکامی معتقدین است  
یکسخط او را که مفاتیح باشد در مقامات العارفین مستعار داده است و جناب آئین رساله مختصره و مطبوعه از افادات قدما و متأخرین عرفان  
از آنچه بنام کسی ظهور نماید دیده شده است بعضی را بحال وقت نظر و هرستام مشاهده نموده جنول و اشخاص از ایشان بنظر نیامده است بل  
عبارات تشابه بیاطل در بعضی رسائل ملاحظه شده است اما باید دانست که تشابه آنها از برای نادان و جاهل به مباح در غزوات ایشان است  
و کسی که فی الجمله بصیرتی دستبندی در کلام ایشان داشته باشد همیشه از برای هر یک از آن تشابهات معانی محکم مقبول تر و خاصه و معانی  
دارد و بسبب جو کثیر ایشان جایز و رواند اگر اشخاصی را که از حضرات اینده ظاهرین عظیم سلامت نص صریحی رسیده باشد درین مطروقات  
که او البته طنون و مطرود است این مطلب پر ظاهر و روشن است که کشته متأخرین از قدما فاضله و ادقی نظر او اکثرها با تشابه آرزو  
پس در این حال چگونه منصف خانی از اغراض نفسانی جرات می نماید با وجود آنکه جمعی کثیر و جمعی غیر شاد و بکلمات قدر محققین عرفا  
صوفیه و آینه باشد که او قبول کند و وی قلیل بخصوصه بر یک را مورد لعن و لعن مستعار برده و تا زیاده از این بعضی لعن نام ترسد و لعن

# زید بن علی

۹۱

وکان وکمران عمل کند و اسلام علی من اشبع الندی

## زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی

کفی بابو بحسین است ظهور کالات ففانی و فضایل صوری و مسندی آن جناب ستغنی از بیان است صفت فضل و شجاعتش مشهور و با سرفراز  
و سان او بر اسنند مذکور باران ز مخشری در کتاب بیع الأبرار در مقام وصف شجاعت و فضل وی از حسن بن فغانی این حدیث نقل کرده

فلما تروی به عایل و انشتی یسؤل با طراف القی الذوابل

تبت الأعداد ان سنانه یصل حسین الأذنان الثوابل

تین فیه سیم هسته و انشتی و لید ایضی بکن ایذی الثوابل

یعنی چون آن بیاورد پر دل جمایل شمشیر مانند در او بر کتف خویش افکند و با سپه نمان جانان بقصد جان دشمنان بخورد آن قوم بر کتف  
معلوم افکند که نشسته و جا کند اروی سیر ماداران در مکن فسر زندان بی بند و در از کند آثار بر منی و پر بسینه کاری و بی از وی  
که بدست قباکان تغذی و تربیت میافت آشکارا بود و از عهد مدعی با عت و تقوی نمایش یافت شیخ مفید محمد بن محمد بن عثمان که  
از اجد عمای امامیه است در کتاب ارشاد و حقی وی گوید کان زید بن علی بن حسین عین اخوت بعدانی جعفر و فضلهم و کان جابا و در عیال  
شجاعتها و ظرافت با اهل المعارف و منی عن الشکر و یطلب ثمرات بحسین یعنی مابین اولاد علی بن حسین عید السلام پس از آن  
جناب با قرزید و نور فضل و کثرت فقه متا بود و بیاد و تقوی و سخاوت و شجاعت و خصلت داشت با مشرب صورت نمود و بر حالتی که در آن  
و منی از شکر میکرد و خوشنواهی حسین بن علی میسنود ابو الفرج الصمدانی در مناقب القابعین از ابوالجبار در باب او مندر روایت کند  
گفت قدمت المدینه فبجعت فها سئلت عن زید بن علی قیل لی ذاک علیف القرآن ذاک استواء المسجد من کتف و صلوة یعنی مدینه  
وارد شد همسر زمان که از احوال زید بن علی پرسش نمود و میگفتند که زید لازم و مواظب کلام الله است و از بسیاری عبادت و صلوة  
در مسجد تو کوفی خود استوار مسجد است صاحب خطا مصدیه آورده زید را در کثرت عبادت بر قرأت و تدریس معانی قرآن علیف قرآن  
میگفتند از زید روایت شده که گفت مدت سیزده سال عمر خویش بر قرأت قرآن صرف نمودم از خواب آن آیتی که از آن رضت بر طلب  
رزق مفهوم کرده دنیا فتم عاصم بن عسبر بن الخطاب پس از شهادت زید اهل کوفه را مخاطب ساخته گفت تقدیر اصیب عندکم رحل ما کان  
فی زمار مشد و لا اراه یکنون بعدہ مشد زید بن علی تقدیر است و بنو همام حدیث و ان یسمع الشی من ذکر ان فی غشی علی حسی یقول الله  
ما بر عاید الی الدنیا یعنی کسی نزد شما شید گشت که او را در زمان خود عدیل و نظیری نبود و با عبادت آن است که پس از وی نیز او را  
و مثال نباشد آن شخص زید بن علی است سو کند باشد او را در زمان حدیث شش طاقات کروم بر حالتی که بر گاه چسبندی از ذکر خدا  
تعالی بگوش میرسد در حال افتاد و بگوش میگشت و بدان سان حالتش متقلب میشد که مردمان میگفتند زید بن علی با عبادت نخواهد نمود  
شیخ مفید در کتاب ارشاد از بشام بن بشام روایت کند که گفت از خالد بن صفوان که خود در حدیث از او است سوال کردم که زید را  
چه موضع طاقات نمودی گفت در رصافه و کفرم چگونگی باقی او را گفت کان عت بی من خشیات حتی یخلفه انوعه بجاه یعنی زید را با

## زید بن علی

(۹۲)

صفت داشتند که خود بدان اناجی اورا دیدم برحالی که از خوف و شیت خدای سبحان چنان گریه میکرد که اشک شبنمای وی با آب غش  
مزوج میگشت صاحب خطه مصریه آورده که جناب صادق علیه السلام را گفتند که گروهی را فضا از عسم تو زید بن علی تبری کند حضرت  
فرمودند بگری آنده من تبری من عقی کلان و آنده است انا لعناب الله و اقصانی دین الله و او صلا للرحم و الله ما ترک فی سائر دنیا  
لاخره مشد یعنی خدای تعالی بسزا راست از کسانی که از عجم من تبری کنند سوگند با خدای که عجم من زید از قامت ما بیشتر قرأت کند  
الله پس نمودند آنش ز دین خدا و موافقتش در دعوات صلوات رحم از بهنگان پس چون بود قسم بخدا برای دنیا و آخرت در میان ما بی آنکه  
مانند کسی یافت نشود ابو اسحق سبیبی گوید که رأیت زید بن علی بن حسین فلم ارنی اجد مثله و لا افضل و کان فهم سائدا و اکثرهم یزید  
و یانا شعبی گوید و الله ما ولد الله افضل من زید بن علی و لا افضل من لا اشیخ و لا ازهر ابو حنیفه گوید شاهدت زید بن علی  
شاهدت اجد نما رأیت فی زمانه اقصه و لا اعلم و لا اشیخ جوابا و لا این قول الله کان منقطع بقرین یعنی زید بن علی را شاهدت کردم  
چنانکه اقارب اهل اورا شاهدت نمودم همانا در فضیلت و سرعت جواب بیان شانی بسچکس امانت او نیاقم بر آینه اورا چون  
و نظیری نبود آعمش گوید ما کان فی اهل زید بن علی مثل زید و لا رأیت فیهم افضل منه و لا اشیخ و لا اعلم و لا اشیخ و لو و فی زمن مالکنا  
علی الشیح الواضح یعنی مابین بنی هاشم مانند زید کسی نبود و بسچکس افضل و اشیخ و اعلم و اشیخ از او ندیدیم و هرگاه اتباع وی در محبت  
خوشی می یافت استوار میداشتند همانا ایشان را بر طریق ستیم در راه راست ارشاد مینمودند نقل است وقتی این گریه تلاوت  
کرد و آن توتو ایستبدل تو ما غیر کم ثم لایکونوا امثالکم یعنی ای گروه مؤمنین اگر از اطاعت خدای و رسول اعراض کنید گریه  
غیر از شما بدل آورد که در اطاعت رسول مانند شما نباشند بلکه در انقیاد و سمرمان برداری اطوع و مثل از شما باشند چون این آیه بخواند  
گفت این کلام از خدای تعالی تهدید و تحویف است آنگاه گفت اللهم لا تجلفا من توتی حنک فاستبدلت بدلا یعنی ای بار آسمانها  
که روان ما را از زمره آنان که از اطاعت تو اعراض نموده اند و تو آن قوم را بنبرایشان بدل نمودی باشی و نیز آورده اند که چون این آیه  
با وی تلاطم مینمود و زید خائف بود بر او که بر امری اقدام کند که در آن خوف محبت خدای تعالی است او را خطاب نموده میگفت  
یا عبد الله اسکت اسکت کف کف ایکت حلیک بانظر لئسک ثم یکتف حذو و لا یکتف یعنی خود را امساک دار و از من دور شو بر تو  
با و که بر نفس خود نظر کنی و آن را از ارتکاب معاصی باز داری آنگاه از آن شخص اعراض کرده با او تلاطم مینمودند مع جمله در بیخ و ضلیت  
امثال این عبارات از علماء اصحاب بسیار است موزین علماء انساب آورده اند که مادر زید رضی الله عنه نام ولده در سلک جواری  
جناب علی بن حسین نقل نموده هجسی علیه الرحمه در کتاب بحار الانوار در ذیل اخبار مختار از ابو حمزه ثمالی روایت کند که گفت در بر آن جناب  
چیز زیادت سینه و بولای خود حضرت علی بن حسین شرف یثیم سالی بخدمت آن جناب رسیدم که وکی را دیدم که بر زانوی آن حضرت  
پس از آن کودک برخواست که روانه شود چون بانسانه سرای رسید بر زمین افتاد سرش بمزج کشته خون جاری شد امام علیه السلام از جا  
خوشتن چشمنه سر نموده سرعت نزد کودک آمد و او را از زمین بلند کرد و خون او را پاک نمود و سر نمود آتی اعیانک ان کون معصوما  
فی الکفالت یعنی تو را بخدا سپاره میدهم از اینکه ترا کسی باشی که او را در کفالت بگیرد کنند ابو حمزه گوید عسر من کردم پر و ما در کم فدای تو

## زید بن علی

(۹۳)

باد که ام کفاسه را فرمودید منسب نمودند که کوفه عرض کردیم این واقعه خوابه شد منسب نمودند امی را ندی بیست محمد ابان بن عثمان  
بعدهی تفریق در اعلام فی ناحیه من نواحی الخوف و معروفون مد فون بر شش محبوب مصلوب فی الخانیه ثم نزل فحرق و بدمری فی آن  
یعنی آری این امر لا محاله واقع باید سو کند باین منسبانی که محمد را بچشم بیست ساخت اگر بعد از من زید کفاسی کنی این غلام را سبایت کافی  
در ناحیه از نواحی کوفه بر جانی که آورده است مول سازند و جسدش دفن کنند آنگاه قبر وی را بکش فرود بندش و بیزدن آورند و برین  
بخشند و در کفاسه کوفه بدار کشند پس از چندی او را از در منسب و آورده آتش زند و خاک او بر باد و بیست ابو حمزه گوید که در بعض  
دشتم فدای تو کردم این غلام را نامه پیست فرمودند پس من بیداست آنگاه چشمهای آن حضرت پر از اشک شد و منسب نمودند  
ابو حمزه تور از واقعه این غلام خدی گویم شبی در اثناء آنکه بر کعبه وجود متعالی مشغول بودم خواب بر من غلبه کرد و واقعه بدیدم که در  
حضرت رسول الله و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب حسین خوریه از خور همین بن ترویج نمودند من بآن خوریه موافقت کردم و در  
لمستی غل فرودم چون روانه شدم تا منی در انداد اولیست نک زید یعنی سرور سازد تور امولودی که بنام زید است از خواب بیدار  
شدم نظیر تو دم و منسب یضه فخر بجای آوردم پس صدای دق ابواب گوشم رسید عقب در شام مردمی را دیدم که با او جاریه است  
و آن شخص استیجاریه بست گرفته و جاریه بخاری برسد افکنده بود آن مرد در کفتم تو را چه حاجت است گفت ارادو آن دارم که  
علی بن حسین را طاقات کنم گفت من خود علی بن حسینم گفت مرا مختار بن ابو عبید بر سات نزد تو فرستاده و تو را سلام می رساند گوید  
جاریه را در نواحی ما آورده بودند من بشخصه دینار او را بشتیاع نموده نزد تو فرستادم و ششصد دینار نیز بخدمت انفاذ داشتم  
در نفعه خود صرف غائی من جواب او را نوشتی رسول را روانه داشتم از نام جاریه پرسش نمودم گفت غلام من حور است چون شب  
در آید با او صحبت می داشتم باین غلام حادثت چون این غلام متولد شد او را زید نام نهادم ابو حمزه گوید قسم می خورم که در باب زید خبر داد  
بودند شایسته کردم واقع شد مع ابجد زید در آواز زنگانی در تحصیل فقه و استماع حدیث و ضبط اخبار زو کای بس برد و آنچه  
بزرگوارش علی بن حسین و برادرش محمد بن علی و ابان بن عثمان و عبد الله بن ابی رافع و عمرو بن زبیر و ابان بن عثمان و جناب  
صادق و کزوی از اعاظم محدثین و ثانی بن زید و محمد بن شهاب زهری و زکریا بن ابی زاده و شعب و خالد بن صفوان جماعتی از وی  
روایت کنند بعضی از همین عامه در ذیل حواله آورده که زید چندی در تحصیل اصول اشتغال است در آن علم در حد  
تلازمه و اصل بن عطای مستندی معبود بود و اصل اصول اعتزال شد اگر فت از این جهت زید و عات اصحاب می در مذنب  
عنا به طریقه اعتزال سلوک داشتند و برادرش محمد ابان قرار گرفت و تقد نمودن نزد اصل او را عات می نمود و اصل بر جسد  
علی بن ابیطالب علیه السلام تجویز می نمود و او را عتبه بن حسین بود که علی بن ابیطالب در محاربت با اهل بل اندوان مسیبتی خطا نمود  
و دیگر آنکه و اصل در سلسله قضا و قدر بر خلاف طریقت اهل البیت تعلم می نمود و نیز گوید زید را عتبه بن ابان بود که علی بن ابیطالب از ابی زید  
و سایر صحابه فضل بود که اگر برای مصلحتی که صحابه آن را صواب دانستند و برای تسکین فتنه و تالیف قلوب رعایا علی بن ابیطالب خلافت  
بابی بگرفتند و زید بطریقه معتزله امامت منقول را با بودن فضل برای مصلحتی که در تقدیر منقول مرعات شود تجویز کند استی



# زید بن علی

(۹۴)

و این دعوی نزد امامت و جم غفیری از اصحابی عامه استوار نباشد و اخبار و کلمات ایشان برخلاف این دعوی و نامی بودن زید کوهی  
دیگر چنانکه در پایان شرح زید بر ششم از آن اخبار اشارت خواهیم نمود و زید در سال صد و بیست و دو و بقولی صد و بیست و یک هجری  
گذرد و در سال مذکور بر بنده شهادت یافتند و ما نخواستیم سینه خسته شرح آوریم و در این کتاب کفایت خروج و شهادت آنجا شرح  
نمودیم در سبب خروج زید اختلاف کرده اند بعضی چنین آورده اند که بسبب مخالفت زید آن بود که زید و داود بن علی بن عبد الله بن عباس  
و محمد بن عثمان بن علی بن ابیطالب بمصر آمدند و قسری که والی عراق عرب بود فرستاد خالد ایشان را اجازت کرد  
و صلوات و پسند داده ایشان بزمی مراجعت کردند چون خالد از عراق معزول شد و یوسف بن عمر ثقفی بجای او منصوب گشت  
نوشت خالد از زید ضیاعی فریده و به بسند او را در زید تسلیم نموده و ضیاع را نیز بدو دادند و شام به حال مدینه نوشته زید  
داود بن عثمان برایشام طلب کرد چون آنجا رفت شام آمد شام از ایشان پرسش کرد زید و آن را در غم سوگند یاد کرد و که بغیر جائز که  
از خالد گرفتند امری دیگر واقع نشد و شام ایشان را در این سوگند تصدیق کرد ولی گفت شمار از فرستادن زید یوسف گزیری  
نادر محضر یوسف خالد در این باب بالمواجه سخن گویند ایشان با گراوه بجانب عراق شدند با خالد در حضور یوسف سخن گفتند خالد ایشان  
تصدیق نموده بر زید چیزی ثابت نشد بجانب مدینه معاودت کردند چون بقادسیه رسیدند سلاطین کوفیان برید رسید که بکوفه مراجعت  
نمایند تا زمان خلافت در قبضه کفایت او نماند زید بکوفه معاودت کرد بعضی از مورخین آورده اند که چون یوسف بن عمر خالد بن عبد الله  
پرسش زید را کرده از ایشان مطالبه نمود خالد دعوی کرد که زید بن علی بن حسین و داود بن علی و چند تن از فریض مدینه حذیب  
یوسف و اده بشام نوشتند شام ایشان را از مدینه بشام حصار داشت بر زید یوسف بن عمر فرستاد تا مابین ایشان خالد و محضر می  
شد سخن گویند ایشان بمصر آمدند مجلس یوسف در آمدند یوسف زید را بگفت خالد بن عبد الله مدعی آن است که نزد شما مالی بود بیست  
زید قسم نمود چگونه نزد من بود بیست که آورده حال آنکه خود در منبر با شیبایار من شنام و نام را میگفت یوسف کس فرستاده خالد  
در آن محضر حاضر نبود وی را بگفت این زید است و خود منکر است که تو در نزد او و بیعت گذاردی باشی خالد بجانب زید و داود نظر نمود  
انگاه یوسف گفت چگونه مرا نزد زید و بیعت است حال آنکه او را پدر آن او را در منبر نامزد میگفتم آن جماعت خالد را گفتند پس  
چه بود که در غیاب ما چنین دعوی اقدام کردی گفت یوسف در غیاب بر من خت گرفت من این دعوی کردم که شاید پیش از آمدن شما  
خدای تعالی در من عطا فرماید پس زید و داود در کوفه اقامت نمودند و رفیقان ایشان بدین معاودت کردند و برخی گویند که زید  
بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی و بیستی چند دارم بشام این حسنی دانسته ایشان را غلبه و از این صورت استکشاف کرد  
آن جماعت منکر شدند بشام گفت پیش یوسف بایرقت تا بتمسک این قضیه پردازد آن طایفه گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد بشام گفت  
من برونیم که تعرض نشا شود آن قوم را بر من عساق طرم ساخت و در آن حال زید بشام را بگفت اگر ما را زید یوسف دانستی از آن  
ترجم که پس من بفرزنده در جمعی جمع نسیم بشام گفت از رفیقان عراق چاره نیست ایشان از روی کرده متوجه عراق شدند و بشام یوسف  
پیغام داد و فلان و فلان از زید بفرستادیم با کسی ایشان را بفرستادیم تا که مواجعتی اگر بشما برکنند ایشان را نزد من بفرستاد